

تفسیر موضوعی المیزان

ویرایش ۷۷ کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

کتاب چهل و دوم

اخلاق اسلامی

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: ۱۳۹۴)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسیار می‌شود که مردم، عملی را که می‌کنند و یا می‌خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارک و پر اثر شود و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آن چه که در کلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب کند و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت و آن را با نام وی آغاز نموده، نشان وی را بدان بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد و در نتیجه باطل و هالک و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاک و بطلان در او راه ندارد^(۱) ... و

« من به نام خدا آغاز می‌کنم! »

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۶.

فهرست مطالب

موضوع : صفحه :

مقدمه مؤلف ۶

بخش دوم : اخلاق اسلامی

فصل اول : فهرستی از اخلاق و رفتارهای توصیه شده در قرآن ۸

مشی بندگان خاص خدا در جامعه
پاسخ سالم به رفتار زشت جاهلان
شب زنده داری و عبادات شبانه مؤمنان
انفاق کنندگان بدون افراط و تفریط
اجتناب کنندگان از شرک
اجتناب کنندگان از قتل نفس غیر حق
اجتناب کنندگان از زنا
کیفر شرک، زنا، و قتل نفس
اجتناب کنندگان از مجالس باطل
اجتناب کنندگان از اهل لغو
تعقل کنندگان در آیات پروردگار خود
آخرین آرزوی عبادالرحمن
پاداش عباد الرحمن و ارزش صبر آنان

فصل دوم: ابرار، الگویی برای ایمان، اعمال و اخلاق مورد نظر قرآن ۱۶

نمونه های قرآنی انسان ها
استثنا شدگان از محکومین به خسران

فصل سوم: تقوی، مهمترین دستور اخلاقی قرآن ۲۳

ترس از خدا و رعایت حق تقوی
حق تقوی: عبودیت خالص
مفهوم حداکثر توان در رعایت تقوی
امر به تقوی، یاد قیامت، و یاد خدا
مراقب باشید خدا را فراموش نکنید!
الهام تقوی و فجور در نفس انسانی
انفاق، تقوی و تصدیق، زیرساخت زندگی آسان

فصل چهارم: چند قانون اجتماعی و اخلاقی قرآن

۳۲

انفاق، جلوگیری از خشم، عفو، ذکر، استغفار، عدم اصرار در کار زشت
انفاق و اثر آن در استحکام اجتماع
شتاب برای کسب مغفرت
نیکان و سه نمونه از اخلاق آنان
ذکر و استغفار، و عدم اصرار در گناه

۳۷

فصل پنجم: منهیات اخلاقی و اجتماعی قرآن

نهی از مسخره کردن دیگران
نهی از فاش کردن عیب دیگران
نهی از لقب های زشت دادن به دیگران
نهی از ظن سوء بردن
نهی از تجسس در عیوب دیگران
نهی از غیبت و بدگویی، (دو بلای جامعه سوز!)
نهی از بخل، زنجیر کردن انسان در قیامت
نهی از گفتن سخن زشت با صدای بلند
نهی از رشک به بهره مندی های ناپایدار مادی
نهی از شدت علاقه به مال
نشانه های اخلاق و اعمال منافقانه

۴۹

فصل ششم: امر به معروف، امر به رعایت آداب قرآنی

امر به نیکو سخن گفتن و ادب در کلام
تحیت و درود، و حکم عمومی و الهی آن
گفتاری در معنای تحیت و سلام
روایات وارده درباره چگونگی سلام گفتن
تحلیل روایات
امر به استماع و سکوت در حین قرانت قرآن
امر به ذکر قلبی و زبانی، و تداوم و مواقع آن
اکرام یتیم و اطعام مسکین
آزاد کردن برده، و سیرکردن گرسنگان در زمان قحطی
امر به خوار نکردن یتیم، نرنجاندن فقیر، و نشان دادن نعمت
امر به خدمت در راه خدا و رغبت به سوی او

۶۳

فصل هفتم: اخلاقیات لقمانی

نهی از بزرگترین ظلم
امر به بزرگترین قدردانی
دقیق ترین محاسبه

محبوبترین کارها و مطلوب ترین خلقها

ناپسند ترین مشی ها

اعتدال در مشی، ملائمت در صدا

نکره ترین صوت ها

۶۷

واجبات و اخلاقیاتی که در مکه تشریح شد:

اجتناب از گناهان بزرگ و فواحش

عفو در هنگام غضب

انجام تکالیف الهی و اقامه نماز

مشورت در امور

انفاق در راه رضای خدا

مقاومت جمعی در برابر ظلم

۷۰

فصل هشتم: حرص انسان، و تعلیمات قرآن در کاربرد آن

صفت خدادادی حرص و استفاده صحیح از آن

مداومت در نماز و اثر آن در اصلاح حرص انسانی

حق معلوم در اموال برای سائل و محروم و

تصدیق روز جزا و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

ترس از عذاب خدا، و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

حفظ شهوت و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

رعایت عهد و امانت و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

اقامه شهادت صحیح و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

محافظت بر نمازها و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

روایات وارده در مفردات آیات فوق

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْأُمَّهَرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله يك «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع، طبقه‌بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه يك کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است. در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از ۷۷ جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان بخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی (حبیبی) امین

بخش اول

اخلاق اسلامی

فصل اول

فهرستی از اخلاق و رفتارهای توصیه شده در قرآن

مشى بندگان خاص خدا در جامعه

- « وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...! »
- بندگان خاص خدای رحمان آن کسانی که سنگین و با تواضع بر زمین راه می‌روند...! »

قرآن شریف در آغاز این گروه از آیات، دو صفت از صفات ستوده مؤمنین را ذکر می‌کند.

اول اینکه می‌فرماید: مؤمنین کسانی هستند که روی زمین با وقار و فروتنی راه می‌روند. به نظر می‌رسد که مقصود از راه رفتن در زمین نیز کنایه از زندگی کردنشان در بین مردم و معاشرتشان با آنان باشد.

پس مؤمنین، هم نسبت به خدای تعالی تواضع و تذلل دارند و هم نسبت به مردم چنینند، چون تواضع آنان مصنوعی نیست، واقعا در اعماق دل، افتادگی و تواضع دارند و چون چنینند ناگزیر، نه نسبت به خدا استکبار می‌ورزند و نه در زندگی می‌خواهند که بر دیگران استعلاء کنند و بدون حق، دیگران را پائین‌تر از خود بدانند و هرگز برای به دست آوردن عزت موهومی که در دشمنان خدا می‌بینند در برابر آنان خضوع و اظهار ذلت نمی‌کنند، پس خضوع و تذللشان در برابر مؤمنین است نه کفار و دشمنان خدا.

پاسخ سالم به رفتار زشت جاهلان

- « وَإِذَا حَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ! »
- و چون جهالت‌پیشگان، خطابشان کنند سخن ملایم گویند! »

صفت دومی که برای مؤمنین آورده این است که، چون از جاهلان حرکات زشتی مشاهده می‌کنند و یا سخنانی زشت و ناشی از جهل می‌شنوند، پاسخی سالم می‌دهند، و به سخنی سالم و خالی از لغو و گناه جواب می‌گویند، شاهد اینکه کلمه سلام به این معنا است:

« آیه لا یسمعون فیها لغوا و لا تاتیما الا قیلا سلما سلما، » می‌باشد، پس حاصل و برگشت معنای این کلمه به این است که: بندگان رحمان، جهل جاهلان را با جهل مقابله نمی‌کنند. و این صفت، صفت عباد رحمان در روز است که در میان مردمند و اما صفت آنان در شب همان است که آیه بعدی بیان نموده است:

شب زنده داری و عبادات شبانه مؤمنان

- « وَ الَّذِينَ يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سَجْدًا وَ قِيَمًا،
 - وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا،
 - إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا !

- و کسانی که شب را با سجده و نماز برای پروردگارشان به روز آرند،
- و کسانی که گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما بگردان که عذاب آن دائم است،
- که جهنم قرارگاه و جای بدی است!

اما صفت آنان در شب: « و الذین بیبتون لربهم سجدا و قیاما! » کلمه بیبتوته به معنای ادراک شب است - چه بخوابد یا نخوابد. مراد از این بیبتوته در شب در حال سجده و حال ایستاده این است که: شب را به عبادت خدا به آخر می‌رسانند، که یکی از مصادیق عبادتشان همان نماز است که هم افتادن به خاک جزء آن است و هم به پا ایستادن. و معنای آیه این است که: بندگان رحمان کسانی هستند که شب را درک می‌کنند در حالی که برای پروردگار خود سجده کنندگان و یا به پا ایستادگانند- یعنی پشت سر هم سجده می‌کنند و برمی‌خیزند- ممکن هم هست که مراد تهجد به نوافل شب باشد.

« و الذین یقولون ربنا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ انْ عَذَابُهَا كَانَ غَرَامًا، » کلمه غرام به معنای شدت و مصیبتی است که دست از سر آدمی بر ندارد و همواره ملازم او باشد: « انها ساءت مستقرا و مقاما- که جهنم قرارگاه و جای بدی است! »

انفاق کنندگان بدون افراط و تفریط

- « وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَتْ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا !
- و کسانی که چون خرج می‌کنند اسراف نکنند و بخل نورزند و میان این دو معتدل باشند! »

کلمه انفاق به معنای بذل مال و صرف آن در رفع حوائج خویشتن و یا دیگران است و کلمه اسراف به معنای بیرون شدن از حد است، اما بیرون شدن از حد اعتدال به طرف زیاده روی و در خصوص مساله انفاق، زیاده روی و تجاوز از حدی است که رعایت آن حد سزاوار و پسندیده است، در مقابل قتر به معنای کمتر انفاق کردن است.

کلمه قوام به معنای حد وسط و معتدل است، معنایش این است که: بندگان رحمان انفاق می‌کنند و انفاقشان همواره در حد وسط و میان اسراف و إقتار است، پس، اینکه فرمود: «و کان بین ذلك قواما»، توضیح همان جمله قبلی است که فرمود: «اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا»، پس صدر آیه، دو طرف افراط و تفریط در انفاق را نفی کرده و ذیل آن، حد وسط در آن را اثبات نموده است.

در کافی از احمد بن محمد بن علی از محمد بن سنان از ابی الحسن علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل جمله «و کان بین ذلك قواما»، فرموده: قوام، عبارت است از انفاق دارندگان به مقداری که لازم است، و انفاق بیچارگان بمقداری که قدرت و توانایی دارند، آنهم هر يك را به قدر عیال و مخارجشان، مخارجی که زندگیشان را اصلاح کند و زندگی خود صاحب عیال را نیز اصلاح نماید، زیرا خدای تعالی هیچ کس را تکلیف نفرموده مگر به آن مقداری که قدرت به ایشان داده است.

و در مجمع البیان از معاذ روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم از این آیه پرسیدم، فرمود: کسی که در غیر حق انفاق کند اسراف کرده و کسی که در مورد حق انفاق نکند اقتار کرده است.

اجتناب کنندگان از شرک

- « وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...! »

- و کسانی که با خدای یکتا خدایی دیگر نخوانند...! »

این آیه شریفه، شرک در عبادت را از بندگان رحمان نفی می‌کند و شرک در عبادت این است که کسی هم خدای را عبادت کند و هم غیر خدای را.

اجتناب کنندگان از قتل نفس غیر حق

- « وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ... ! »

- و انسانی را که خدا محترم داشته جز به حق نکشند...! »

و اینکه فرمود: «و لا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق»، معنایش این است که: در هیچ حالی از احوال، نفس انسانی را که خدا کشتن او را حرام کرده نمی‌کشند، مگر در يك حال و آن حالی است که کشتن وی حق باشد، مثلا به عنوان قصاص و حد بوده باشد.

اجتناب کنندگان از زنا

- « وَ لَا يَزْنُونَ ... !
- و زنا نکنند...! »

و اینکه فرمود: «ولا یزنون»، معنایش این است که: عباد رحمان کسانی هستند که هیچ فرج حرامی را وطی نمی‌کنند. چون مساله زنا در میان عرب جاهلیت امری متداول و شایع بود و اسلام از ابتدای ظهور دعوتش معروف بود به تحریم زنا و شرابخوری.

کیفر شرک، زنا، و قتل نفس

- « وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلِقْ أَثَامًا،
- يُضَعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا،
- إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،
- وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا !

- و هر که چنین کند به زودی سزا ببندد،
- روز قیامت عذابش دو برابر شود و در آن به خواری جاویدان به سر برد،
- مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند آنگاه خدا بدیهای این گروه را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است،
- و هر که توبه کند و عمل شایسته انجام دهد به سوی خدا بازگشتی پسندیده دارد! »

و اینکه فرمود: «و من یفعل ذلك یلق اثمًا»، با کلمه ذلك به مسائل قبل، یعنی شِرک و قتل نفس محترمه به غیر حق و نیز زنا اشاره نموده است. و کلمه اثم به معنای اثم، یعنی وزر و وبال گناه است، که همان کیفر عذابی است که به زودی در روز قیامت با آن بر می‌خورد، و آیه بعدی آن را بیان می‌کند:

«یضاعف له العذاب يوم القيامة و یخلد فیہ مهانا»، این آیه بیان لقای اثم در آیه قبلی است و معنای جمله «و یخلد فیہ مهانا»، این است که: در عذاب واقع می‌شود در حالی که اهانت بر او شده باشد.

مساله خلود در عذاب، برای کسی که شرک ورزیده مسلم است و هیچ حرفی در آن نیست و اما خلود در عذاب برای کسی که قتل نفس محترمه کرده و یا مرتکب زنا شده باشد

که دو تا از گناهان کبیره است و همچنین برای کسی که مرتکب رباخواری شده باشد، که قرآن کریم نسبت به آنها تصریح به خلود کرده و ممکن است به یکی از وجوه زیر توجیه شود:

اول اینکه: بگوییم خصوص **این سه گناه طبعی دارند که اقتضای خلود در آتش را دارد**، همچنان که چه بسا این احتمال از ظاهر آیه شریفه «ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء» نیز استفاده شود، چون فرموده شرک به هیچ وجه آمرزیده نمی‌شود و اما پایین‌تر از شرک را خدا از هر کس بخواد می‌آمرزد، یعنی از بعضی اشخاص مانند مرتکب قتل و زنا و ربا نمی‌آمرزد.

دوم اینکه: بگوییم مراد از خلود در همه جا به معنای مکث طولانی است ولی چیزی که هست این است که در شرک این مکث طولانی، ابدی است و در غیر آن بالأخره پایان‌پذیر است.

سوم اینکه: بگوییم کلمه ذلک در جمله «و من یفعل ذلک» اشاره به همه این سه گناه است، چون آیات مورد بحث که همه در تعریف مؤمنین است، مؤمنین را چنین معرفی می‌کند: اینان کسانی هستند که مرتکب شرک و قتل نفس و زنا نمی‌شوند، پس اگر کسی هر سه این گناهان را مرتکب شود مخلد در آتش است، مانند کفار که به همه آنها مبتلا بودند. در نتیجه اگر کسی به بعضی از این سه گناه آلوده باشد دیگر از آیه شریفه خلود وی در آتش بر نمی‌آید.

«الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما» این آیه شریفه استثنایی است از حکم کلی دیدار اثم و خلود در عذاب که در آیه قبلی بود و در مستثنا سه چیز قید شده:

اول توبه، دوم ایمان و سوم عمل صالح.

اما **توبه**: که معنایش بازگشت از گناه است و کمترین مرتبه‌اش ندامت است، و معلوم است که اگر کسی از کرده‌های قبلی‌اش ندامت نداشته باشد از گناه دور نمی‌شود و همچنان آلوده و گرفتار آن خواهد بود.

و اما **عمل صالح**: اعتبار آن نیز روشن است، برای اینکه وقتی کسی از گناه توبه کرد قهرا اگر نخواهد توبه خود را بشکند عمل صالح انجام می‌دهد، یعنی عملش صالح می‌شود، پس توبه مستقر و نصوح آن توبه است که عمل را صالح کند.

و اما **ایمان به خدا**: از اعتبار این قید فهمیده می‌شود که آیه شریفه مربوط به کسانی است که هم شرک ورزیده باشند و هم قتل نفس و زنا مرتکب شده باشند و یا حداقل مشرک بوده باشند، چون اگر روی سخن در آن، به مؤمنینی باشد که قتل و زنا کرده باشند، دیگر معنا ندارد قید ایمان را نیز در استثناء بگنجانند.

پس آیه شریفه درباره مشرکین است، حال چه اینکه آن دو گناه دیگر را هم مرتکب

شده باشند و چه نشده باشند، و اما مؤمنینی که مرتکب آن دو گناه شده باشند عهده‌دار بیان توبه‌شان آیه بعدی است.

جمله « فَاُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ » تفریع بر توبه و ایمان و عمل صالح است و آثار نیکی را که بر آنها مترتب می‌شود بیان می‌کند، و آن این است که: **خدای تعالی گناهانشان را مبدل به حسنه می‌کند.**

« إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،
- وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا!

- مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند آنگاه خدا بدیهای این گروه را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است،
- و هر که توبه کند و عمل شایسته انجام دهد به سوی خدا بازگشتی پسندیده دارد!»

اجتناب کنندگان از مجالس باطل

« وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا !
- و کسانی که گواهی به ناحق ندهند و چون بر ناپسندی بگذرند با بزرگواری گذرند!»

کلمه زور در اصل، به معنای جلوه دادن باطل به صورت حق است. این کلمه به وجهی شامل دروغ و هر لهو باطلی از قبیل: غنا و دریدگی و ناسزا نیز می‌شود. اگر مراد از زور، دروغ باشد، تقدیر کلام چنین می‌شود که: بندگان رحمان آنهایی هستند که شهادت به زور نمی‌دهند، و اگر مراد از زور لهو باطل از قبیل غناء و امثال آن باشد، معنایش این است که: بندگان رحمان کسانی هستند که در مجالس باطل حاضر نمی‌شوند، که از میان این دو احتمال، ذیل آیه با احتمال دومی مناسبتر است.

اجتناب کنندگان از اهل لغو

« و اذا مروا باللغو مروا كراما !
« و چون بر ناپسندی بگذرند با بزرگواری گذرند!»

کلمه لغو به معنای هر عمل و گفتاری است که مورد اعتنا نباشد، و هیچ فایده‌ای که غرض عقلا بر آن تعلق گیرد نداشته باشد، و به طوری که گفته‌اند: شامل تمامی گناهان

می‌شود.

و مراد از مرور به لغو گذر کردن به اهل لغو است در حالی که سرگرم لغو باشند. و معنای آیه این است که: بندگان رحمان چون به اهل لغو می‌گذرند و آنان را سرگرم لغو می‌بینند، از ایشان روی می‌گردانند، و خود را پاکتر و منزهرتر از آن می‌دانند که در جمع ایشان در آیند، و با ایشان اختلاط و همنشینی کنند.

تعقل کنندگان در آیات پروردگار خود

- « وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا !
- و کسانی که چون به آیه‌های پروردگارشان اندریشان دهند کر و کور بر آن ننگرند!»

خروج بر زمین به معنای سقوط بر زمین است و گویا در آیه شریفه کنایه است از ملازمت و گرفتن چیزی به این صورت که به روی آن بیفتد. و معنای آیه شریفه این است که: بندگان رحمان چون متذکر آیات پروردگارشان می‌شوند و حکمت و موعظه‌ای از قرآن او و یا وحی او می‌شنوند، کورانه آن را نمی‌پذیرند و بدون اینکه تفکر و تعقل کنند بیهوده و بی جهت، دل به آن نمی‌بازند، بلکه آن را با بصیرت می‌پذیرند و به حکمت آن ایمان آورده به موعظه آن متعظ می‌شوند و در امر خود، بر بصیرت و بر بینه‌ای از پروردگار خویشند.

آخرین آرزوی عباد الرحمن

« وَ الَّذِينَ يُقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا !
« و کسانی که گویند پروردگارا ما را از همسران و فرزندانمان، مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزکاران بنما!»

به کسی که مایه مسرت آدمی است نور چشم و قره عین گفته می‌شود. و مراد بندگان رحمان، از اینکه در دعای خود در خواست می‌کنند به اینکه همسران و ذریه‌هایشان قره عین ایشان باشد، این است که: موفق به طاعت خدا و اجتناب از معصیت او شوند و در نتیجه از عمل صالح آنان، چشم ایشان روشن گردد.

و این دعا می‌رساند که بندگان رحمان غیر از این، دیگر حاجتی ندارند. و نیز می‌رساند که بندگان رحمان اهل حقند و پیروی هوای نفس نمی‌کنند (زیرا هر همسر و هر ذریه‌ای را دوست نمی‌دارند، بلکه آن همسر و ذریه را دوست می‌دارند که بنده خدا باشند).
« وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا،» یعنی ما را توفیق ده تا در راه انجام خیرات و به دست

آوردن رحمت از یکدیگر سبقت گیریم، در نتیجه دیگران که دوستدار تقوایند از ما بیاموزند و ما را پیروی کنند، همچنان که قرآن کریم درباره ایشان فرموده: «فاستبقوا الخیرات»، و نیز فرموده: «سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة»، و نیز فرموده: «و السابقون السابقون اولئک المقربون.»

و گویا مراد از دعای مورد بحث، این است که: بندگان رحمان همه در صف واحدی باشند، مقدم بر صف سایر متقین. و به همین جهت کلمه امام را مفرد آورد.

پاداش عباد الرحمن و ارزش صبر آنان

- «أولئک یجزون العزفة بما صبروا و یلقون فیها تحیة و سلماً،
- خلیدین فیها حسنت مستقرّاً و مقاماً!
- آنها به پاداش این صبری که کرده‌اند غرفه بهشت پاداش یابند،
- و در آنجا درود و سلامی شنوند،
- جاودانه در آنند که نیکو قرارگاه و جایگاهی است! «

غرفه به معنای بنایی است که بالای بنای دیگر واقع شده باشد و از کف خانه بلندتر باشد.

و در آیه شریفه، کنایه است از درجه عالی‌تر بهشت، و مراد از صبر، صبر بر طاعت خدا و بر ترك معصیت او است و این دو قسم صبر همان است که در آیات سابق نیز ذکر شده بود و لیکن این دو صبر عادتاً جدای از صبر قسم سوم، یعنی صبر در هنگام شدائد و مصائب نیست و قهراً کسی که بر طاعت خدا و بر ترك معصیت او صبر می‌کند ممکن نیست در هنگام شدائد صبر نکند.

و معنای آیه این است: این نامبردگان که به اوصاف قبل وصف شدند درجه رفیع و قسمت بالای بهشت را پاداش گرفته و فرشتگان، ایشان را با تحیت و سلام دیدار می‌کنند. تحیت به معنای هر پیشکشی است که آدمی را خوشحال سازد. و مراد از سلام هر چیزی است که در آن ترس و پرهیز نباشد، و اگر این دو کلمه، یعنی تحیت و سلام را نکره آورد به منظور بزرگداشت آن دو بوده است.

(مستند: آیه ۶۳ تا ۷۶ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۳۳۱)

فصل دوم

ابرار

الگوئی برای ایمان، اعمال و اخلاق

مورد نظر قرآن

نمونه های قرآنی انسان ها

- ” لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكُتُبِ وَ النَّبِيِّينَ وَ ءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَمَى وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ!

- نیکی آن نیست که روی خود را بطرف مشرق و یا مغرب بکنید، بلکه نیکی برای کسی است که به خدا و روز آخرت و ملائکه و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان داشته باشد، و مال خود را با آنکه دوستش می‌دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان و در یوزگان و بردگان بدهد و نماز را بپا دارد و زکات بدهد، و کسانیند که به عهد خود وقتی عهدی می‌بندند وفا می‌کنند، و از فقر و بیماری و جنگ، خویشتن دارند، اینان هستند که راست گفتند و همین‌ها بید که تقوی دارند!“

این از دأب قرآن در تمامی بیاناتش است که وقتی می‌خواهد مقامات معنوی را بیان کند، با شرح احوال و تعریف رجال دارنده آن مقام، بیان می‌کند و به بیان مفهوم تنها قناعت نمی‌کند.

جمله ” و لكن البر من آمن بالله و اليوم الاخر،“ تعریف ابرار و بیان حقیقت حال

ایشان است که هم در مرتبه اعتقاد تعریفشان می‌کند و هم در مرتبه اعمال و هم اخلاق.

در باره اعتقادشان می‌فرماید: ” من آمن بالله،“
 در باره اعمالشان می‌فرماید: ” اولئك الذين صدقوا،“
 در باره اخلاقشان می‌فرماید: ” و اولئك هم المتقون،“

در تعریف اولی که از ایشان کرده، فرموده: ” کسانی هستند که ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و کتاب و انبیاء دارند.“
 این تعریف شامل تمامی معارف حقه‌ای است که خدای سبحان ایمان به آنها را از بندگان خود خواسته و مراد به این ایمان، ایمان کامل است که اثرش هرگز از آن جدا نمی‌شود و تخلف نمی‌کند، نه در قلب، و نه در جوارح.

در قلب تخلف نمی‌کند چون صاحب آن دچار شك و اضطراب و یا اعتراض و یا در پیشامدی ناگوار دچار خشم نمی‌گردد و در اخلاق و اعمال هم تخلف نمی‌کند، چون **وقتی ایمان کامل در دل پیدا شد، اخلاق و اعمال هم اصلاح می‌شود.**

” اولئك الذين صدقوا...“ در این جمله، صدق را مطلق آورده و مقید به زبان یا به اعمال قلب، یا به اعمال سایر جوارح نکرده، منظورش آن مؤمنینی است که مؤمن حقیقی هستند و در دعوی ایمان صادقند.

در چنین هنگامی است که حالشان با آخرین مراتب ایمان منطبق می‌شود. بعد از این تعریف به بیان پاره‌ای از اعمالشان پرداخته و می‌فرماید:

- ” و اتی المال علی حبه ذوی القربی، و الیتامی، و المساکین، و ابن السبیل، و السائلین، و فی الرقاب، و اقام الصلوة، و اتی الزکوة...“

که از جمله اعمال آنان نماز را شمرده که حکمی است مربوط به عبادت که در آیه ” ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر - نماز از فحشاء و منکر نهی می‌کند،“ و نیز در آیه ” و أقم الصلوة لذكری - نماز را برای یادآوری من بپا بدار،“ در اهمیت آن سخن رفته است. یکی دیگر زکات را که حکمی است مالی و مایه صلاح معاش ذکر فرموده و قبل از این دو بذل مال که عبارت است از انتشار خیر و احسان غیر واجب را ذکر کرد که مایه رفع حوائج محتاجین است و نمی‌گذارد چرخ زندگیشان به خاطر حادثه‌ای که برایشان پیش می‌آید، متوقف گردد.

خدای سبحان بعد از ذکر پاره‌ای از اعمال آنان به ذکر پاره‌ای از اخلاقشان پرداخته، از آن جمله وفای به عهده‌ای که کرده‌اند، و صبر در باساء و ضراء و صبر در برابر دشمن و ناگواریهای جنگ را می‌شمارد.

عهد عبارتست از التزام به چیزی و عقد قلبی بر آن. و هر چند خدای تعالی آن را در آیه مطلق آورده، لکن بطوریکه بعضی گمان کرده‌اند شامل ایمان و التزام به احکام دین نمی‌شود، برای اینکه دنبالش فرموده: ”اذا عاهدوا- وقتی که عهد می‌بندند،“ معلوم می‌شود منظور از عهد نامبرده عهدهایی است که گاهی با یکدیگر می‌بندند و یا با خدا می‌بندند، مانند نذر و قسم و امثال آن، و ایمان و لوازم ایمان مقید به قید زمان نمی‌شود بلکه ایمان را همیشه باید داشت.

و لکن اطلاق عهد در آیه شریفه شامل تمامی وعده‌های انسان و قول‌هایی که به اشخاص می‌دهد می‌شود، و نیز شامل هر عقد و معامله و معاشرت و امثال آن می‌شود. و صبر عبارتست از ثبات بر شدائد، در مواقعی که مصائب و یا جنگی پیش می‌آید و این دو خلق یعنی وفای به عهد و صبر هر چند شامل تمامی اخلاق فاضله نمی‌شود و لکن اگر در کسی پیدا شد، بقیه آن خلقها نیز پیدا می‌شود.

و این دو خلق یکی متعلق به سکون است و دیگری متعلق به حرکت، وفای به عهد متعلق به حرکت، و صبر متعلق به سکون، پس در حقیقت ذکر این دو صفت از میان همه اوصاف مؤمنین به منزله این است که فرموده باشد: مؤمنین وقتی حرفی می‌زنند، پای حرف خود ایستاده‌اند و از عمل به گفته خود شانه خالی نمی‌کنند.

و اما این که برای بار دوم مؤمنین را معرفی نموده که ”اولئك الذين صدقوا“، برای این بود که صدق، وصفی است که تمامی فضائل علم و عمل را دربر می‌گیرد، ممکن نیست کسی دارای صدق باشد و عفت و شجاعت و حکمت و عدالت، چهار ریشه اخلاق فاضله را نداشته باشد، چون آدمی به غیر از اعتقاد و قول و عمل، چیز دیگری ندارد و وقتی بنا بگذارد که جز راست نگوید، ناچار می‌شود این سه چیز را با هم مطابق سازد، یعنی نکند مگر آنچه را که می‌گوید و نگوید مگر آنچه را که معتقد است و گر نه دچار دروغ می‌شود.

و انسان مفسور بر قبول حق و خضوع باطنی در برابر آن است هر چند که در ظاهر اظهار مخالفت کند.

بنا بر این اگر اذعان به حق کرد و بر حسب فرض بنا گذاشت که جز راست نگوید، دیگر اظهار مخالفت نمی‌کند، تنها چیزی را می‌گوید که بدان معتقد است و تنها عملی را می‌کند که مطابق گفتارش است، در این هنگام است که ایمان خالص و اخلاق فاضله و عمل صالح، همه با هم برایش فراهم می‌شود.

همچنانکه در جای دیگر نیز در شان مؤمنان فرموده: ”یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله، و کونوا مع الصادقین - ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید!“

انحصاری که از جمله ”اولئك الذين صدقوا - تنها اینها هستند که راست می‌گویند،“

استفاده می شود آن تعریف و بیان تا حدی که گذشت تاکید می کند و معنایش - و خدا داناتر است - این می شود که هر گاه خواستی راستگویان را ببینی راستگویان تنها همان ابرارند! و اما تعریفی که برای بار سوم از آنان کرد و فرمود: ” اولئك هم المتقون،“ انحصاری که در آن هست، برای بیان کمال ایشان است، چون نیکی و صدق اگر به حد کمال نرسند، تقوی دست نمی دهد.

و اوصافی که خدای سبحان در این آیه از ابرار شمرده، همان اوصافی است که در آیات دیگر آورده، از آن جمله فرموده:

- ” ان الابرار یشریون من کاس کان مزاجها کافورا، عینا یشرب بها عباد الله، یفجرونها تفجیرا، یوفون بالندر، و یخافون یوما کان شره مستطیرا، و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا، انما نطعمکم لوجه الله، لا نرید منکم جزاء و لا شکورا . . . و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا !

- براستی ابرار از جامی می نوشند که مزاج کافور دارد، چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می نوشند و آنرا به هر جا که خواهند روان کنند، نیکوکاران به نذر وفا کنند و از روزی که شر آن روز عالمگیر است، بیم دارند و طعام را با آنکه دوستش دارند به مستمند و یتیم و اسیر دهند و منطقتشان این است که ما شما را فقط برای رضای خدا طعام می دهیم، و از شما پاداشی و سپاسی نخواهیم . . . و پروردگارشان هم در عوض آن صبری که کردند، بهشت و دیبا پاداششان دهد ! “

که در این آیات، ایمان به خدا و ایمان به روز جزا و انفاق در راه خدا و وفای به عهد و صبر را نام برده، و نیز فرموده:

- ” کلا ان کتاب الابرار لفی علین، و ما ادریک ما علیون، کتاب مرقوم، یشهده المقربون، ان الابرار لفی نعیم . . . یسقون من رحیق مختوم . . . عینا یشرب بها المقربون!

- حاشا که کتاب ابرار هر آینه در درجات بلندی است، و تو نمی‌دانی آن درجات چیست؟ قضائی است رانده شده که مقربین درگاه خدا آن را مشاهده می کنند که ابرار همانا در نعیم باشند . . . از شرابی خالص و صافی و سر به مهر می نوشند . . . چشمه‌ای که همان مقربین خودشان از آن می نوشند!“

که اگر میان این آیات و آیات سوره دهر که گذشت تطبیق به عمل آید، آنوقت حقیقت وصف مؤمنین و مآل کارشان- اگر در آن دقت کنی- بخوبی روشن می گردد.

از یکسو در این آیات ایشان را توصیف کرده به اینکه عباد الله هستند، و عباد الله مقرب درگاه خدایند و در ضمن اوصافی که برای عباد خود ذکر کرده، فرموده:

- ” ان عبادی لیس لك علیهم سلطان، تو ای ابلیس بر بندگان من تسلط نمی‌یابی!“

و از سوی دیگر مقربین را توصیف کرده به اینکه:

- ” و السابقون السابقون، اولئك المقربون، فی جنات النعیم،
- سبقت گیرندگان در دنیا بسوی خیرات که سبقت گیرندگان به مغفرتند در آخرت، اینان به تنهایی مقربین و در بهشت نعیمند!“

پس معلوم می‌شود این عباد الله که در آخرت بسوی نعمت خدا سبقت می‌گیرند، همانهاییند که در دنیا بسوی خیرات سبقت می‌گرفتند و اگر به تفحص از حال ایشان ادامه بدهی، مطالب عجیبی برایت کشف می‌شود.

از آنچه گذشت این معنا روشن شد که: ابرار دارای مرتبه عالی‌ای از ایمان هستند و خدای تعالی در باره‌شان فرموده:

- ” الذین آمنوا، و لم یلبسوا ایمانهم بظلم، اولئك لهم الامن و هم مهتدون!
- کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیامیختند، تنها اینان هستند که دارای امنیتند و هم راه یافتگانند!“

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده که **هر کس به این آیه عمل کند ایمان خود را به کمال رسانده باشد.**

مؤلف: وجه آن با در نظر داشتن بیان ما روشن است، و از زجاج و فراء هم نقل شده که آندو گفته‌اند: این آیه مخصوص انبیاء معصومین علیهم‌السلام است برای اینکه هیچ کس بجز انبیاء نمی‌تواند همه دستوراتی که در این آیه آمده‌اند آنطور که حق آن است عمل کند، این بود گفتار آن دو، ولی سخنان آن دو ناشی از این است که در مفاد آیات تدبیر نکرده‌اند و میان مقامات معنوی خلط کرده‌اند، چون آیات سوره دهر که در باره اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده، بعنوان ابرار از ایشان یاد فرموده نه به عنوان انبیاء، چون اهل بیت علیهم‌السلام انبیاء نبودند.

بله اینقدر هست که مقامی بس عظیم دارند، بطوری که وقتی حال اولوا‌الالباب را ذکر می‌کند، که کسانی هستند که خدا را در قیام و قعود و بر پهلویشان ذکر می‌کنند و در خلقت آسمانها و زمین تفکر می‌نمایند، در آخر از ایشان نقل می‌فرماید که از خدا

درخواست می‌کنند ما را به ابرار ملحق ساز: «و توفنا مع الابرار - با ابرار ما را بمیران!» در تفسیر الدر المنثور است که حکیم ترمذی از ابی عامر اشعری روایت کرده که گفت: به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرضه داشتیم: تمامیت برّ و نیکی به چیست؟ فرمود: اینکه در خلوتت همان کنی که در انظار می‌کنی.

(مستند: آیه ۱۷۷ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۶۴۸)

استثنا شدگان از محکومین به خسران

- « وَ الْعَصْر! »
- إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ،
- إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصُوا بِالصَّبْرِ!
- سوگند به عصر!
- که انسانها همه در خسران و زیانند،
- مگر افراد و اقلیتی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به صبر توصیه نموده‌اند!

این سوره تمامی معارف قرآنی و مقاصد مختلف آن را در کوتاه‌ترین بیان خلاصه کرده است.

و العصر در این کلمه به عصر سوگند یاد شده، و از نظر مضمونی که دو آیه بعد دارد مناسب‌تر آن است که منظور از عصر، عصر ظهور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد، که عصر طلوع اسلام بر افق مجتمع بشری، و ظهور و غلبه حق بر باطل است، چون مضمون دو آیه بعد این است که خسران عالم انسان را فراگیر است و تنها کسانی را فرا نمی‌گیرد که از حق پیروی نموده، و در برابر آن صبر کنند، و این اقلیت عبارتند از کسانی که به خدا و روز جزا ایمان آورده و عمل صالح کنند.

آدمی در نوعی مخصوص از خسران قرار دارد، غیر خسران مالی و آبرویی، بلکه خسران در ذات، «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات»، این استثنا استثنای از جنس انسان است که محکوم به خسران است، و استثنا شدگان افرادی هستند که متصف به ایمان و اعمال صالح باشند، و چنین افرادی ایمن از خسرانند.

بیان می‌کند که سرمایه آدمی زندگی او است، با زندگی است که می‌تواند وسیله عیش خود در زندگی آخرت را کسب کند، اگر در عقیده و عمل حق را پیروی کند تجارتش سودبخش بوده، و در کسبش برکت داشته است، و در آینده‌اش از شر ایمن است، و اگر باطل را پیروی کند، و از ایمان به خدا و عمل صالح اعراض نماید، تجارتش ضرر کرده نه تنها از سرمایه عمر چیزی زاید بر خود سرمایه به دست نیآورده، بلکه از خود سرمایه خورده، و سرمایه را وسیله بدبختی خود کرده است، و در آخرتش از خیر محروم شده، لذا

در سوره مورد بحث می‌فرماید: «ان الانسان لقی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات»، و مراد از ایمان، ایمان به خدا، و مراد از ایمان به خدا ایمان به همه رسولان او، و مراد از ایمان به رسولان او اطاعت و پیروی ایشان است، و نیز ایمان به روز جزا است همچنان که قرآن در جای دیگر تصریح کرده به اینکه کسانی که به بعضی از رسولان خدا ایمان دارند، و به بعضی ندارند، مؤمن به خدا نیستند.

و ظاهر جمله «و عملوا الصالحات»، این است که به همه اعمال صالح متصف باشد. پس این جمله استثنائیه شامل فاسقان که بعضی از صالحات را انجام می‌دهند، و نسبت به بعضی دیگر فسق می‌ورزند نمی‌شود، و لازمه این، آن است که منظور از خسران اعم از خسران به تمام معنا باشد یعنی شامل خسران از بعضی جهات هم بشود، و بنابر این دو طایفه خاسرند، یکی آنهایی که از جمیع جهات خاسرند نظیر کفار معاند حق و مخلد در عذاب، دوم آنهایی که در بعضی جهات خاسرند، مانند مؤمنینی که مرتکب فسق می‌شوند و مخلد در آتش نیستند چند صباحی عذاب می‌بینند، بعد عذابشان پایان می‌پذیرد و مشمول شفاعت و نظیر آن می‌شوند.

«و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»، تواصی به حق این است که: یکدیگر را به حق سفارش کنند، سفارش کنند به اینکه از حق پیروی نموده و در راه حق استقامت و مداومت کنند، پس دین حق چیزی به جز پیروی اعتقادی و عملی از حق، و تواصی بر حق نیست، و تواصی بر حق عنوانی است وسیع‌تر از عنوان امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف و نهی از منکر شامل اعتقادیات و مطلق ترغیب و تشویق بر عمل صالح نمی‌شود، ولی تواصی بر حق، هم شامل امر به معروف می‌شود و هم شامل عناوین مذکور.

شاهد بر اینکه خدای تعالی از میان همه اعمال صالح به تواصی به حق عنایت بیشتر داشته، و بدین منظور خصوص آن را بعد از عموم اعمال صالح ذکر نموده این است که همین تواصی را در مورد صبر تکرار کرد، و با اینکه می‌توانست بفرماید: و تواصوا بالحق و الصبر، فرمود: و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

و بنا بر همه آنچه گفته شد، ذکر تواصی به حق و به صبر، بعد از ذکر اتصافشان به ایمان و عمل صالح برای این بوده که اشاره کند به حیات دل‌های مؤمنین، و پذیرا گشتن سینه‌هاشان برای تسلیم خدا شدن، پس مؤمنین اهتمامی خاص و اعتنائی تام به ظهور سلطنت حق و گسترده شدن آن بر همه مردم دارند، و می‌خواهند همه جا حق پیروی شود، و پیروی آن دائمی گردد.

در آیه مورد بحث صبر را مطلق آورده، و بیان نکرده که صبر در چه مواردی محبوب است، و نتیجه این اطلاق آن است که مراد از صبر اعم از صبر بر اطاعت خدا و صبر از معصیت و صبر در برخورد با مصائبی است که به قضا و قدر خدا به آدمی می‌رسد.

(مستند: آیه ۱ تا ۳ سوره عصر میزان ج: ۲۰ ص: ۶۰۹)

فصل سوم

تَقْوَى

مهمترین دستور اخلاقی قرآن

ترس از خدا و رعایت حق تقوی

- ”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ !
- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا آنطور که شایسته اوست پروا کنید و زنده بمانید با حالت اسلام بمیرید !“

تقوا عبارت است از امتثال اوامر خدای تعالی، و اجتناب از آنچه که از ارتکاب آن نهی فرموده، و شکر در برابر نعمتهایش، و صبر در هنگام ابتلاء به بلایش، که برگشت این دوتای اخیر به یکی است، و آن همان شکرگزاری است، چون شکر عبارت است از اینکه انسان هر چیزی را در جای خود قرار دهد، و صبر در هنگام برخورد با بلای خدائی یکی از مصادیق این معنا است، پس صبر هم شکر است.

و سخن کوتاه اینکه، تقوای خدای سبحان عبارت شد از اینکه، خدای تعالی اطاعت بشود و معصیت نشود، و بنده او در همه احوال برای او خاضع گردد، چه اینکه او نعمتش بدهد و چه اینکه ندهد، و یا از دستش بگیرد. این معنای کلمه تقوا بود.

حق تقوی: عبودیت خالص

ولی اگر این کلمه با قید حق تقوا اعتبار شود با در نظر گرفتن اینکه حق التقوی، آن تقوائی است که مشوب با باطل و فاسدی از سنخ خودش نباشد، قهرا حق التقوی عبارت خواهد شد از عبودیت خالص، عبودیتی که مخلوط با انانیت و غفلت نباشد. ساده‌تر بگوییم: تقوا عبارت خواهد شد از پرستش خدای تعالی فقط بدون اینکه

مخلوط باشد با پرستش هوای خویش، و یا غفلت از مقام ربوبی!
 و چنین پرستشی عبارت است از اطاعت بدون معصیت و شکر بدون کفران، و یا دائمی بدون فراموشی، و این حالت، همان اسلام حقیقی است البته درجه عالی از اسلام.
 و بنا بر این، برگشت معنای جمله: "و لا تموتن الا و انتم مسلمون"، همانند این است که فرموده باشد: این حالت را یعنی حق التقوی را همچنان حفظ کنید تا مرگتان فرا رسد!

مفهوم حداکثر توان در رعایت تقوی

و این معنا غیر از آن معنایی است که از آیه: "فاتقوا الله ما استطعتم"، استفاده می‌شود، برای اینکه این آیه به این معنا است که فرموده باشد: تقوا را در هیچیک از مقدرات خود رها نکنید. چیزی که هست این استطاعت و قدرت بر حسب اختلاف قوای اشخاص و فهم و همت آنان مختلف می‌شود، پس آیه: "فاتقوا الله ما استطعتم"، می‌تواند شامل حال همه مراتب تقوا بشود، و هر کس می‌تواند در خور قدرت و فهم خود این دستور را امتثال بکند.
 و اما در آیه مورد بحث به آن معنایی که ما برایش کردیم، حق التقوی چیزی نیست که همه افراد بتوانند آن را به دست آورند، زیرا حق التقوی بطوری که ملاحظه کردید، ریشه در باطن و ضمیر انسان دارد، و در این مسیر باطنی، مواقف و معاهدی بس دشوار و خطرناکی ناپیدا هست، که جز افراد دانشمند، پی به آن مواقف نمی‌برد، تا چه رسد به اینکه تقوا را در آن مراحل حفظ کند، و نیز در این مسیر باطنی دقائق و لطائفی است که جز مخلصون کسی متوجه آن نمی‌گردد.

چه بسیار مرحله از مراحل تقوا هست که فهم عامی مردم آن را مقدر نفس انسانی نمی‌داند، و انسان را مستطیع و توانای داشتن چنان مرحله ندانسته حکم قطعی می‌کند به اینکه این مقدار از تقوا برای بشر مقدر نیست، ولی کسانی که اهل حق التقویند، این مرحله را نه تنها مقدر می‌دانند، بلکه پشت سر انداخته به مراحل دشوارتر رسیده‌اند.
 بنا بر این آیه: "فاتقوا الله ما استطعتم"، کلامی است که همه فهم‌های مختلف هر يك آن را به معنایی درک می‌کند و صاحب هر مرحله از فهم و درک آن را با تقوایی که برای خود مقدر می‌داند، تطبیق می‌نماید.

و ضمناً این کلام وسیله‌ای می‌شود که شنونده از کلامی دیگر یعنی از آیه: "اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون..."، بفهمد که منظور از آن این است که انسانها خود را در صراط به دست آوردن حق التقوی قرار بدهند و رسیدن به این مقام و استقرار در آن را هدف همت خویش سازند.

پس آیه سوره تغابن، وسیله‌ای است برای اینکه خطاب در آیه مورد بحث عمومی شود، نظیر مساله اهداء به صراط مستقیم، که در عین اینکه مقام بس بلندی است که به جز افرادی انگشت شمار به آن نمی‌رسند، مع ذلك خدای تعالی عموم بشر را به رساندن خویش به آن مقام دعوت فرموده است.

در نتیجه، از دو آیه فوق یعنی آیه: **”اتقوا الله حق تقاته...“**، و آیه: **”فاتقوا الله ما استطعتم...“** چنین استقاده می‌شود که نخست خدای تعالی همه مردم را دعوت به حق التقوی نموده و سپس دستور داده که در این مسیر قرار بگیرند، و برای رسیدن به این مقصد تلاش کنند، و هر کس هر قدر توانائی دارد صرف بکند.

نتیجه این دو دعوت این می‌شود که همه مردم در صراط تقوا قرار بگیرند، الا اینکه هر کس به يك مرحله آن برسد، و طبق فهم و همت خود و توفیقاتی که خدای تعالی به او افاضه می‌کند، يك درجه آن را کسب کند، تا ببینی فهم هر کس و همتش و تایید و تسدید خدا در باره او چقدر باشد. پس این است آنچه که با تدبیر در معنای دو آیه، از آن دو استفاده می‌شود.

پس معلوم شد که این دو آیه اختلافی در مضمون ندارند، و در عین حال آیه اولی یعنی آیه: **”اتقوا الله حق تقاته“**، نمی‌خواهد عین آن مطلبی را خاطر نشان سازد که آیه دومی در مقام افاده آن است. آیه اولی دعوت به اصل مقصد دارد، و آیه دومی کیفیت پیمودن راه این مقصد را بیان می‌کند.

”و لا تموتن الا و انتم مسلمون!“ نهی از مردن بدون اسلام کنایه است از اینکه همواره و در همه حالات ملتزم به اسلام باش تا قهرا هر وقت مرگت رسید در یکی از حالات سلامت باشد، و در حال اسلام مرده باشی!

در کتاب معانی و کتاب تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت آمده که گفت: من از امام صادق علیه‌السلام از کلام خدای عز و جل پرسیدم که می‌فرماید: **”اتقوا الله حق تقاته؟“** فرمود: حق تقوای از خدا این است که اطاعت بشود و نافرمانی نشود، بیاد باشد و فراموش نشود، شکرش بجا آورده شود و کفران نگردد.

(مستند: آیه ۱۰۲ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۵۶۹)

امر به تقوی، یاد قیامت، و یاد خدا

- **« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتُنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ!**

- **وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ!**

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید، و هر انسانی منتظر رسیدن به اعمالی که از پیش فرستاده باشد، و از خدا بترسید چون خدا با خبر است از آنچه می‌کنید!

- و مانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد

خودشان ببرد و ایشان همان فاسقاندند!»

در این آیه شریفه مؤمنین را به تقوی و پروای از خدا امر نموده، و با امری دیگر دستور می‌دهد که در اعمال خود نظر کنند، اعمالی که برای روز حساب از پیش می‌فرستند.

و متوجه باشند که آیا اعمالی که می‌فرستند صالح است، تا امید ثواب خدا را داشته باشند، و یا طالح است، و باید از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالی توبه نموده نفس را به حساب بکشند.

اما امر اول، یعنی تقوی، که در احادیث به ورع و پرهیز از حرامهای خدا تفسیر شده، و با در نظر گرفتن اینکه تقوی هم به واجبات ارتباط دارد، و هم به محرمات، لاجرم عبارت می‌شود از: **اجتناب از ترك واجبات، و اجتناب از انجام دادن محرمات.**

و اما امر دوم، یعنی نظر کردن در اعمالی که آدمی برای فردایش از پیش می‌فرستد، امری دیگری است غیر از تقوی. و نسبتش با تقوی نظیر نسبتی است که يك نظر اصلاحی از ناحیه صنعتگری در صنعت خود برای تکمیل آن صنعت دارد، همان طور که هر صاحب عملی و هر صانعی در آنچه کرده و آنچه ساخته نظر دقیق می‌کند، ببیند آیا عیبی دارد یا نه، تا اگر عیبی در آن دید در رفع آن بکوشد، و یا اگر از نکته‌ای غفلت کرده آن را جبران کند، همچنین يك مؤمن نیز باید در آنچه کرده دوباره نظر کند، ببیند اگر عیبی داشته آن را برطرف سازد.

پس بر همه مؤمنین واجب است از خدا پروا کنند، و تکالیفی که خدای تعالی متوجه ایشان کرده به نحو احسن و بدون نقص انجام دهند، نخست او را اطاعت نموده، از نافرمانیش پرهیزند، و بعد از آنکه اطاعت کردند، دوباره نظری به کرده‌های خود بیندازند، چون این اعمال مایه زندگی آخرتشان است که امروز از پیش می‌فرستند، با همین اعمال به حسابشان می‌رسند تا معلوم کنند آیا صالح بوده یا نه.

پس خود آنان باید قبلاً حساب اعمال را برسند تا اگر صالح بوده امید ثواب داشته باشند، و اگر طالح بوده از عقابش بترسند، و به درگاه خدا توبه برده، از او طلب مغفرت کنند.

و این وظیفه، خاص يك نفر و دو نفر نیست، تکلیفی است عمومی، و شامل تمامی مؤمنین، برای اینکه همه آنان احتیاج به عمل خود دارند، و خود باید عمل خود را اصلاح کنند، نظر کردن بعضی از آنان کافی از دیگران نیست.

چیزی که هست در بین مؤمنین کسانی که این وظیفه را انجام دهند، بسیار کمیاب‌اند، به طوری که می‌توان گفت نایاب‌اند.

اینکه فرمود: «و لتنظر نفس ما قدمت لغد»، خطابی است به عموم مؤمنین، و لیکن از آنجا که عامل به این دستور در بین اهل ایمان و حتی در بین اهل تقوی از مؤمنین در نهایت قلت است، بلکه می‌توان گفت وجود ندارد، برای اینکه مؤمنین و حتی افراد معدودی

که از آنان اهل تقوی هستند، همه مشغول به زندگی دنیایند، و اوقاتشان مستغرق در تدبیر معیشت و اصلاح امور زندگی است، لذا آیه شریفه خطاب را به صورت غیبت آورده، آن هم به طور نکره و فرموده: نفسی از نفوس باید که بدانچه می‌کند نظر بیفکند. و این نوع خطاب با اینکه تکلیف در آن عمومی است، به حسب طبع دلالت بر عتاب و سرزنش مؤمنان دارد. و نیز اشاره دارد بر اینکه افرادی که شایسته امتثال این دستور باشند در نهایت کمی هستند.

« ما قدمت لغد،» این جمله استفهامی از ماهیت عملی است که برای فردای خود ذخیره می‌کند، و هم بیانگر کلمه نظر است. باید نفسی از نفوس نظر کند در آنچه برای فردای خود از پیش فرستاده. و مراد از کلمه «غد - فردا،» روز قیامت است، که روز حسابرسی اعمال است. و اگر از آن به کلمه فردا تعبیر کرده برای این است که بفهماند قیامت به ایشان نزدیک است، آنچنان که فردا به دیروز نزدیک است، همچنان که در آیه «انهم یرونها بعیدا و نریه قریبا،» به این نزدیکی تصریح کرده است.

و در جمله «و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون،» برای بار دوم امر به تقوی نموده، می‌فرماید: علت اینکه می‌گویم از خدا پروا کنید این است که «ان الله خبیر بما تعملون- او با خبر است از آنچه می‌کنید!»

و تعلیل امر به تقوی به اینکه خدا با خبر از اعمال است، خود دلیل بر این است که مراد از این تقوی که بار دوم امر بدان نموده، تقوای در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقوای در اعمال که جمله اول آیه بدان امر می‌نمود، و می‌فرمود: **اتقوا الله!**

پس حاصل کلام این شد که: در اول آیه مؤمنین را امر به تقوی در مقام عمل نموده، می‌فرماید عمل شما باید منحصر در اطاعت خدا و اجتناب گناهان باشد، و در آخر آیه که دوباره امر به تقوی می‌کند، به این وظیفه دستور داده که هنگام نظر و محاسبه اعمالی که کرده‌اید از خدا پروا کنید، چنان نباشد که عمل زشت خود را و یا عمل صالح ولی غیر خالص خود را به خاطر اینکه عمل شما است زیبا و خالص به حساب آورید.

اینجاست که به خوبی روشن می‌گردد که مراد از تقوی در هر دو مورد يك چیز نیست، بلکه تقوای اولی مربوط به جرم عمل است، و دومی مربوط به اصلاح و اخلاص آن است. اولی مربوط به قبل از عمل است، و دومی راجع به بعد از عمل.

مراقب باشید خدا را فراموش نکنید!

« و لا تکنوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم ...،» آیه شریفه مورد بحث به حسب لب معنا، به منزله تأکیدی برای مضمون آیه قبلی است، گویا فرموده: برای روز حساب و جزاء عمل صالح از پیش بفرستید، عملی که جانهایتان با آن زنده شود، و زنده‌ی زندگی خود را در آن روز فراموش نکنید.

و چون سبب فراموش کردن نفس فراموش کردن خدا است، زیرا وقتی انسان خدا را فراموش کرد اسمای حسنی و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان ارتباط مستقیم با

آن دارد نیز فراموش می‌کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می‌برد، قهرا انسان نفس خود را مستقل در هستی می‌پندارد، و به خیالش چنین می‌رسد که حیات و قدرت و علم، و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است، و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تاثیر می‌پندارد، و خیال می‌کند که این خود آنهاست که یا تاثیر می‌کنند و یا متاثر می‌شوند.

اینجا است که بر نفس خود اعتماد می‌کند، با اینکه باید بر پروردگارش اعتماد نموده، امیدوار او و ترسان از او باشد، نه امیدوار به اسباب ظاهری، و نه ترسان از آنها، و به غیر پروردگارش تکیه و اطمینان نکند، بلکه به پروردگارش اطمینان کند.

و کوتاه سخن اینکه: چنین کسی پروردگار خود و بازگشتش به سوی او را فراموش می‌کند، و از توجه به خدا اعراض نموده، به غیر او توجه می‌کند، نتیجه همه اینها این می‌شود که خودش را هم فراموش کند، برای اینکه او از خودش تصویری دارد که آن نیست. او خود را موجودی مستقل الوجود، و مالک کمالات ظاهر خود، و مستقل در تدبیر امور خود می‌داند. موجودی می‌پندارد که از اسباب طبیعی عالم کمک گرفته، خود را اداره می‌کند، در حالی که انسان این نیست، بلکه موجودی است وابسته، و سراپا جهل و عجز و ذلت و فقر، و امثال اینها.

و آنچه از کمال از قبیل وجود، علم، قدرت، عزت، غنی و امثال آن دارد کمال خودش نیست، بلکه کمال پروردگارش است، و پایان زندگی او و نظائر او، یعنی همه اسباب طبیعی عالم، به پروردگارش است.

حاصل اینکه: علت فراموش کردن خویش فراموش کردن خدا است.

و چون چنین بود آیه شریفه نهی از فراموشی خویشتن را به نهی از فراموش کردن خدای تعالی مبدل کرد، چون انقطاع مسبب به انقطاع سببش بلیغ‌تر و مؤکدتر است، و به این هم اکتفاء نکرد که از فراموش کردن خدا نهی کلی کند، و مثلاً بفرماید: زنهار خدا را فراموش نکنید، که اگر بکنید خدا خود شما را از یادتان می‌برد بلکه مطلب را به بیانی اداء کرد که نظیر اعطای حکم به وسیله مثال باشد، و در نتیجه مؤثرتر واقع شود، و به قبول طرف نزدیک‌تر باشد، لذا ایشان را نهی کرد از اینکه از کسانی باشند که خدا را فراموش کردند.

آیه شریفه هر چند از فراموش کردن خدای تعالی نهی نموده، و فراموش کردن خویشتن را فرع آن و نتیجه آن دانسته، لیکن از آنجا که آیه در سیاق آیه قبلی واقع شده، با سیاقش دلالت می‌کند بر امر به ذکر خدا، و مراقبت او. ساده‌تر بگویم: لفظ آیه از فراموش کردن خدا نهی می‌کند ولی سیاق به ذکر خدا امر می‌نماید.

(مستند: آیه ۱۸ و ۱۹ سوره حشر المیزان ج: ۱۹ ص: ۳۷۴)

الهام تقوی و فجور در نفس انسانی

- « وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا،
- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا !
- و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید،
- و در اثر داشتن چنان نظامی خیر و شر آن را به آن الهام کرد !
- سوگند به این آیات که هر کس جان خود را از گناه پاک سازد رستگار می‌شود،
- و هر کس آلوده‌اش سازد زیانکار خواهد گشت! »

حاصل مضمون این سوره این است که: انسان - که با الهام خدایی تقوا را از فجور و کار نیک را از کار زشت تمیز می‌دهد- اگر بخواهد رستگار شود باید باطن خود را تزکیه کند، و آن را با پرورشی صالح بپروراند و رشد دهد، با تقوا بیاراید، و از زشتی‌ها پاک کند، و گر نه از سعادت و رستگاری محروم می‌ماند، هر قدر بیشتر آلوده‌اش کند، و کمتر بیاراید محرومیتش بیشتر می‌شود.

« و نفس و ما سویها،» یعنی سوگند می‌خورم به نفس، و آن چیز نیرومند و دانا و حکیمی که آن را این چنین مرتب خلق کرد و اعضایش را منظم و قوایش را تعدیل کرد. اگر کلمه نفس را نکره آورد برای این بود که اشاره کند به اینکه آنقدر این خلقت اهمیت دارد که قابل تعریف و توصیف نیست، و اینکه این خلقت را خبری هست. و مراد از نفس، نفس انسانیت و جان همه انسانها است.

« فآلهما فجورها و تقویها،» کلمه فجور به معنای دریدن پرده حرمت دین است. در حقیقت وقتی شریعت الهی از عمل و یا از ترك عملی نهی می‌کند، این نهی پرده‌ای است که بین آن عمل و ترك عمل و بین انسان زده شده، و ارتکاب آن عمل و ترك این عمل دریدن آن پرده است.

و کلمه تقوی به معنای آن است که انسان خود را از آنچه می‌ترسد در محفظه‌ای قرار دهد. و منظور از این محفظه و تقوا به قرینه اینکه در مقابل فجور قرار گرفته اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال نفس منافات داشته باشد، و در روایت هم تفسیر شده به ورع و پرهیز از محرّمات الهی.

کلمه الهام به معنای آن است که تصمیم و آگهی و علمی از خبری در دل آدمی بیفتد، و این خود افاضه‌ای است الهی، و صور علمیه‌ای است یا تصویری و یا تصدیقی که خدای تعالی به دل هر کس که بخواهد می‌اندازد، و اگر در آیه شریفه هم تقوای نفس را الهام خوانده، و هم فجور آن را، برای این بود که بفهماند مراد از این الهام این است که خدای تعالی صفات عمل انسان را به انسان شناسانده، و به او فهمانده عملی که انجام می‌دهد تقوی

است و یا فجور است، علاوه بر تعریفی که نسبت به متن عمل و عنوان اولی آن کرده، عنوانی که مشترک بین تقوا و فجور است، مثلا تصرف مال را که مشترک بین تصرف در مال یتیم و تصرف در مال خویش است، و همخوابگی را که مشترک بین زنا و نکاح است، به او شناسانده، علاوه بر آن این را هم به او الهام کرده که تصرف در مال یتیم و همخوابگی با زن اجنبی فجور است، و آن دوی دیگر تقوا است، و خلاصه کلام اینکه منظور از الهام این است که خدای تعالی به انسانها شناسانده که فعلی که انجام می‌دهند فجور است یا تقوا، و برایش مشخص کرده که تقوا چگونه اعمالی، و فجور چگونه اعمالی است.

در آیه شریفه با آوردن حرف فاء بر سر آن، مساله الهام را نتیجه تسویه قرار داده، و فرموده: «و نفس و ما سویها»، و چون نفس را تسویه کرد «فالمهما ... پس به او الهام کرد ...» و این برای آن بود که اشاره کند به اینکه الهام فجور و تقوا همان عقل عملی است، که از نتایج تسویه نفس است، پس الهام مذکور از صفات و خصوصیات خلقت آدمی است، همچنان که در جای دیگر فرمود: «فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القیم.»

و اضافه فجور و تقوا به ضمیری که به نفس بر می‌گردد، برای آن بوده که اشاره کند به اینکه مراد از فجور و تقوای الهام شده، فجور و تقوای مختص به نفسی است که در آیه آمده، یعنی نفس انسانی و نفس جن، چون بر اساس آنچه از کتاب عزیز استفاده می‌شود طایفه جن نیز مکلف به ایمان و عمل صالح هستند.

«قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها»، کلمه فلاح به معنای ظفر یافتن به مطلوب و رسیدن به هدف است، بر خلاف خیبیت که به معنای ظفر نیافتن و نرسیدن به هدف است، و کلمه زکاة به معنای روییدن و رشد گیاه است به رشدی صالح و پربرکت و ثمربخش، و کلمه تزکیه به معنای رویاندن آن است به همان روش و کلمه دسی به معنای آن است که چیزی را پنهانی داخل در چیز دیگر کنیم، و مراد از این کلمه در آیه مورد بحث به قرینه اینکه در مقابل تزکیه ذکر شده، این است که انسان نفس خود را به غیر آن جهتی که طبع نفس مقتضی آن است سوق دهد، و آن را بغیر آن تربیتی که مایه کمال نفس است تربیت و نمو دهد.

و تعبیر از اصلاح نفس و افساد آن به تزکیه و ندسی مبتنی بر نکته‌ای است که آیه «فالمهما فجورها و تقویها»، بر آن دلالت دارد، و آن این است که: کمال نفس انسانی در این است که به حسب فطرت تشخیص دهنده فجور از تقوی باشد، و خلاصه آیه شریفه می‌فهماند که دین، یعنی تسلیم خدا شدن در آنچه از ما می‌خواهد که فطری نفس خود ما است، پس آراستن نفس به تقوا، تزکیه نفس و تربیت آن به تربیتی صالح است، که مایه زیادتر شدن آن، و بقای آن است، همچنان که در جای دیگر به این نکته تصریح نموده می‌فرماید: «و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب»، و وضع نفس در فسق و فجور بر خلاف وضعی است که در صورت تقوا دارد.

(مستند: آیه ۷ تا ۱۰ سوره شمس المیزان ج: ۲۰ ص: ۵۰۰)

انفاق، تقوی و تصدیق پاداش آخرت ، زیرساخت زندگی آسان

- « ... إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى،
- فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى، وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى،
- وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى، وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى!
- ... که اعمال شما متفرق و گوناگون است،
- اما آنکه انفاق کند و پرهیزکار باشد،
- و پاداش نیک روز جزا را قبول داشته باشد،
- به زودی راه انجام کارهای نیک را برایش آسان می‌سازیم،
- و اما کسی که بخل بورزد و طالب ثروت و غنی باشد،
- و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند،
- اعمال نیک را در نظرش سنگین و دشوار می‌سازیم.»

آیه شریفه می‌خواهد به انسانها بفهماند مساعی و تلاشهایشان یک جور نیست، بعضی از مردمند که انفاق می‌کنند، و از خدا پروا دارند، و وعده حسناى خدا را تصدیق می‌کنند، و خدای تعالی هم در مقابل، حیاتی جاودانه و سراسر سعادت در اختیارشان می‌گذارد، و بعضی دیگرند که بخل می‌ورزند، و به خیال خود می‌خواهند بی‌نیاز شوند، و وعده حسناى خدایی را تکذیب می‌کنند، و خدای تعالی هم آنان را به سوی عاقبت شر راه می‌برد.

(مستند: آیه ۴ تا ۱۰ سوره واللیل المیزان ج: ۲۰ ص: ۵۰۹)

فصل چهارم

چند قانون اجتماعی و اخلاقی قرآن

انفاق، جلوگیری از خشم، عفو، ذکر، استغفار، عدم اصرار در کار زشت

- ” وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ،
- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكُظْمِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يَجِبُ الْمُحْسِنِينَ،
- وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ،
- أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّتْ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ...!
- بشتابید به سوی مغفرت پروردگار خود و به سوی بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزکاران است،
- آنهایی که از مال خود به فقرا در حال وسعت و تنگدستی انفاق کنند و خشم و غضب فرو نشانند و از بدی مردم درگذرند، چنین مردمی نیکوکارند، و خدا دوستدار نیکوکاران است،
- نیکان آنها هستند که هر گاه کار ناشایسته از ایشان سر زند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند، که می‌دانند، که هیچ کس جز خدا نمی‌تواند گناه خلق را ببامزد، و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آگاهند،
- آنها هستند که پاداش عملشان آمرزش پروردگار است و باغهایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است جاوید در آن بهشت‌ها منتعم خواهند بود و چه نیکو است پاداش نیکوکاران عالم...!

خدای سبحان در این آیات مسلمانان را به شیوه و روشی هدایت می‌فرماید که اگر آنرا شیوه خود کنند هرگز به ورطه هلاکت گرفتار نمی‌شوند.

آنان را ترغیب می‌کند به اینکه به سوی خیرات یعنی انفاق در راه خدا در دو حال

دارائی و نداری، و کظم غیظ، و عفو از مردم، بشتابند که جامع همه آنها منتشر شدن احسان و خیر در جامعه، و صبر در تحمل آزارها و بدیها، و گذشت از بدرفتاریها است.

انفاق و اثر آن در استحکام اجتماع

انفاق به همه طرفش از بزرگترین عواملی است که ریشه و بنیان اجتماع بر آن پایه استوار است، و یگانه عاملی است که روح وحدت را در کالبد مجتمع انسانی می‌دمد، و در نتیجه قوای پراکنده آن را متحد می‌سازد، و به این وسیله سعادت زندگیش را تامین می‌کند، و هر آفت مهلکی و یا آزار هر آن کسی که قصد او را داشته باشد دفع می‌نماید، و یکی از بزرگترین اضداد این وحدت ربا است، که اثری ضد اثر انفاق را دارد.

و این همان است که خدای تعالی مسلمین را به آن ترغیب و تشویق کرده و سپس ترغیب می‌کند که از پروردگارشان به خاطر گناهان و زشتی‌ها منقطع نگردند، و اگر احیانا عملی کردند که مورد رضای پروردگارشان نیست، این نقیصه را با توبه و برگشتن بسوی او تدارک و تلافی کنند، بار دوم و بار سوم هم همین طور بدون اینکه کسالت و سستی از خود نشان دهند، و با این دو امر است که حرکت و سیرشان در راه زندگی پاک و سعادت‌مند مستقیم می‌شود، و دیگر گمراه نمی‌شوند، و در پرتگاه هلاکت قرار نمی‌گیرند.

و این بیان به طوری که ملاحظه می‌فرمائید بهترین طریقی است که انسان بعد از ظهور نقص و صدور گناه به وسیله آن به سوی تکمیل نفس خود هدایت می‌شود، و بهترین راهی است در علاج رذائل نفسانی که بسا می‌شود آن رذائل بدون آگاهی خود آدمی به دل او رخنه می‌کند و دل‌های آراسته به فضائل را دچار انحطاط و سقوط نموده و سرانجام به هلاکت می‌رساند.

شتاب برای کسب مغفرت

”و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنۃ...“ قرآن کریم در غالب موارد، مغفرت را در مقابل جنت قرار داده است، و این نیست مگر به خاطر اینکه بهشت خانه پاکان است پس کسی که هنوز آلوده به قذارت‌های گناهان و پلیدیهای معاصی باشد داخل آن نمی‌شود، مگر آنکه خدای تعالی با آمرزش خود قذارت‌های او را از بین برده و پاکش کند.

و مغفرت و جنت که در این آیه آمده در مقابل دو چیزی است که در دو آیه بعد آمده، اما مغفرت در مقابل جمله: ”و الذین اذا فعلوا فاحشة...“ واقع شده، و اما جنت محاذی جمله: ”الذین ینفقون فی السراء و الضراء...“ قرار گرفته است.

- ”وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ !

- و به سوی بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزکاران است!“

اینکه فرمود: ”اعدت للمتقین“، به منزله توطئه و زمینه چینی برای اوصافی است که بعد از این آیه برای متقین می‌شمارد، چون غرض از آن آیات بیان اوصاف است، اوصافی که با حال مؤمنین در این مقام یعنی در هنگام نزول این آیات ارتباط دارد، چون این آیات بعد از جنگ احد نازل شده که آن احوال یعنی ضعف و وهن و مخالفت‌ها از ایشان سر زده بود، و گرفتاریها بر سرشان آمده بود، و در عین حال به زودی به جنگ‌هایی دیگر باید بروند، و حوادثی شبیه به حوادث جنگ احد در پیش داشتند، و سخت به اتحاد و اتفاق و ائتلاف نیازمند بودند.

نیکان و سه نمونه از اخلاق آنان

- ”الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ!“

- آنهایی که از مال خود به فقرا در حال وسعت و تنگدستی انفاق کنند و خشم و غضب فرو نشانند و از بدی مردم درگذرند، چنین مردمی نیکوکارند، و خدا دوستدار نیکوکاران است!“

جمله ”والله يحب المحسنين“، اشاره است به این که آن چه از اوصاف ذکر شد در حقیقت معرف متقین است، و این متقین معرفی دیگر در دو مرحله دارند، و آن عبارت است از کلمه محسنین که در مورد انسانها معنایش نیکویی کردن به انسانها است، و در مورد خدای تعالی معنایش استقامت و تحمل راه خدا است، که در این باره در جای دیگر قرآن می‌خوانیم: ”و بشرى للمحسنين ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون.“

بلکه احسان در آیات سوره احقاف، اصل و ریشه است برای احسان به مردم، چرا که اگر احسان به خلق، برای خدا نباشد نزد خدا هیچ ارزشی ندارد، آری از آیات سابق از قبیل آیه ”مثل ما ينفقون في هذه الحيوۃ الدنيا...“ و امثال آن بر می‌آید که احسان به مردم زمانی در نزد خدا دارای منزلت است که برای رضای او انجام شده باشد.

دلیل بر این گفته ما آیه شریفه زیر است که می‌فرماید: ”والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وان الله لمع المحسنين“، برای اینکه می‌دانیم معنای این جهاد که عبارت است از بذل جهد در جایی و در امری تصور دارد که آن امر مطابق میل نباشد، بلکه مخالف با مقتضای طبع باشد، و این نیز تصور ندارد و یا بگو شخص عاقل بر خلاف میل خود تلاش نمی‌کند مگر وقتی که به اموری دیگر ایمان داشته باشد، که منافع آن بیش از آن تلاش باشد، اموری که هر انسان عاقلی وقتی آن را درك کند حکم کند که باید در صدد تحصیلش بر آمده

و بلکه مقاومت هم بکند، و برای به دست آوردنش از همه محبوبهای طبیعی و شهوات نفسانی چشم بپوشد، و لازمه داشتن چنین درکی اعتقادی، و نیز لازمه ادعای داشتن این درک و این اعتقاد این است که بگویند: “ربنا الله!” و به پای این گفته خود ایستادگی هم بکنند، این از نظر اعتقاد، و اما به حسب عمل هم باید به پای گفته خود بایستند یعنی در راه خدا جهاد کنند، و بینهم و بین الله انگیزه‌ای به جز عبادت او نداشته باشند، نه اینکه عبادت او را وسیله رونق دادن به دنیای خود سازند، و در راه او انفاق کنند، و بینهم و بین الناس با حسن معاشرت سلوک نمایند.

پس از آنچه گفتیم این معنا به دست آمد که احسان عبارت است از انجام دادن هر عملی به وجه حسن و بدون عیب، هم از جهت استقامت و ثبات، و هم از جهت اینکه جز برای خدا نبوده باشد.

ذکر و استغفار، و عدم اصرار در گناه

- ”وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَجَسَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ!

- نیکان آنها هستند که هر گاه کار ناشایسته از ایشان سر زند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند، که می‌دانند، که هیچ کس جز خدا نمی‌تواند گناه خلق را ببامزد، و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آگاهند!

کلمه فاحشه به معنای هر عملی است که متضمن فحش یعنی زشتی باشد، ولی بیشتر در زنا استعمال می‌شود، پس مراد از ظلم به قرینه مقابله سایر گناهان کبیره و صغیره است، و ممکن هم است فاحشه را به معنای گناهان کبیره بگیریم، و ظلم را به معنای گناهان صغیره بدانیم، و اینکه فرمود: “ذکروا الله...”، دلالت دارد بر اینکه ملاک در استغفار این است که یاد خدا داعی بر آن باشد، نه صرف کلمه استغفر الله که به لقلقه زبان صورت گیرد و به مجرد عادت از زبان جاری شود، و جمله: “وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ؟” تشویق گناهکاران به توبه است و می‌خواهد قریحه پناه بردن به خدا را در انسان گنه کار بیدار کند.

خدای تعالی در آیه مورد بحث استغفار را مقید کرد به جمله “وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ”، در نتیجه فهمانید که تنها استغفار کسی مؤثر است که نخواهد آن عمل زشت را همچنان مرتکب شود، برای اینکه اصرار داشتن بر گناه هیاتی در نفس ایجاد می‌کند که با بودن آن هیات ذکر مقام پروردگار نه تنها مفید نیست، بلکه توهین به امر خدای تعالی نیز هست، و دلیل بر این است که چنین کسی از هتک حرمت‌های الهی و ارتکاب به محرمات او هیچ باکی ندارد، و حتی نسبت به خدای عز و جل استکبار دارد، با این حال دیگر عبودیتی باقی نمی‌ماند، و ذکر خدا سودی نمی‌بخشد، و به خاطر همین علت بود که

جمله نامبرده را با جمله: “و هم یعلمون”، ختم فرمود، و این خود قرینه‌ای است بر این که کلمه ظلم در صدر آیه شامل گناهان صغیره نیز می‌شود، چون اصرار بر گناه موجب اهانت به امر خدا است، و نشانه آن است که چنین کسی هیچ احترامی و اهمیتی برای امر خدا قائل نیست، و مقام او را تحقیر می‌کند، و در این دلالت هیچ فرقی بین گناه صغیره و کبیره نیست، پس جمله: ما فعلوا اعم است از گناهان کبیره، و مراد از آن همان چیزی است که در صدر آیه ذکر کرد، چیزی که هست گناه صغیره اگر فاحشه نیست ظلم به نفس است (زیرا بتدریج ملکه گناهکاری را در نفس پدید می‌آورد).

و جمله: “اولئك جزاؤهم مغفرة”، بیان اجر جزیل آنان است، و آنچه خدای تعالی در این آیه تذکر داده عین همان فرمانی است که در آیه زیر فرموده، یعنی مسارعه به سوی مغفرت، و به سوی جنت و فرمود: “و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة...”، و از اینجا روشن می‌گردد که امر به مسارعت در چند عمل است:

- ۱ - انفاق
- ۲ - کظم غیظ
- ۳ - عفو از خطاهای مردم
- ۴ - استغفار

در کافی از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: هیچ گناهی، هر قدر هم که کوچک باشد، با اصرار در ارتکابش صغیره نیست، و هیچ گناهی هر قدر هم که بزرگ باشد با استغفار از آن کبیره نیست.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در حدیثی فرمود: و در کتاب خدای تعالی نجات از هر پستی و بصیرت از هر کوردلی و شفا از هر بیماری اخلاقی، وجود دارد، و شما آن را در آیاتی جستجو کنید که به توبه و استغفار امرتان می‌کند، مثلا می‌فرماید: “والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم، و من یغفر الذنوب الا الله، و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون .” و نیز فرموده: “و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یتستغفر الله یتوبه الله غفورا رحیما،” این نمونه‌ای است از آیاتی که خدای تعالی در آن امر به استغفار فرموده، البته در آیاتی دیگر استغفار را مشروط به توبه و دل‌کندن از گناه کرده، از آیه زیر هم می‌توان شرطی دیگر را استفاده کرد، و آن عمل صالح است چون می‌فرماید: “الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه،” پس معلوم می‌شود بدون توبه و عمل صالح استغفار به سوی خدا بالا نمی‌رود.

(مستند: آیه ۱۳۳ تا ۱۳۶ سوره آل عمران میزان ج: ۴ ص: ۲۳)

فصل پنجم

منهيات اخلاقى و اجتماعى قرآن

نهی از مسخره کردن دیگران

- « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّغَبِ بِيُسِّ الْأَسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ! »

- ای کسانی که ایمان آورده‌اید هیچ قومی حق ندارد قومی دیگر را مسخره کند چه بسا که آنان از ایشان بهتر باشند، هیچ يك از زنان حق ندارند زنانی دیگر را مسخره کنند چون ممکن است آنان از ایشان بهتر باشند، و هرگز عیبهای خود را بر ملا مکنید (که اگر عیب یکی از خودتان را بر ملا کنید در واقع عیب خود را بر ملا کرده‌اید) و لقب بد بر یکدیگر منهدید که این بد رقم یادآوری از یکدیگر است که بعد از ایمان باز هم یکدیگر را به فسوق یاد کنید و هر کس توبه نکند همه آنان از ستمکارانند! »

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ، » سخریه و استهزاء عبارت است از اینکه چیزی بگویی که با آن، کسی را حقیر و خوار بشماری، حال چه اینکه چنین چیزی را به زبان بگویی و یا به این منظور اشاره‌ای کنی، و یا عملاً تقلید طرف را در آوری، به طوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع از آن سخن، و یا اشاره، و یا تقلید بخندند. دو جمله « عسی أن یكونوا خیرا منهم، » و « عسی أن یکن خیرا منهن، » حکمت نهی را بیان می‌کند.

و آنچه از سیاق استفاده می‌شود این است که می‌خواهد بفرماید: هیچ کسی را مسخره نکنید، چون ممکن است آن کس نزد خدا از شما بهتر باشد. چیزی که هست چون غالباً مردان، مردان را، و زنان، زنان را مسخره می‌کنند، فرموده هیچ مردی دیگر را و هیچ زنی زن دیگری را مسخره نکند، و گر نه ممکن است گاهی اوقات یعنی در غیر غالب مردی زنی را، و یا زنی مردی را مسخره کند.

نهی از فاش کردن عیب دیگران

« و لا تلمزوا أنفسکم، » کلمه لمز به معنای این است که شخصی را به عیبش آگاه سازی. و اگر کلمه مزبور را مقید به قید انفسکم - خود را نموده، برای اشاره به این است که مسلمانان در يك مجتمع زندگی می‌کنند، و در حقیقت همه از همدند، و فاش کردن عیب يك نفر در حقیقت فاش کردن عیب خود است.

پس باید از لمز دیگران به طور جدی احتراز جست (همان طور که از لمز خودت احتراز داری، و هرگز عیب خودت را نمی‌گویی) همانطور که حاضر نیستی دیگران عیب تو را بگویند. پس کلمه انفسکم با همه کوتاهی‌اش حکمت نهی را بیان می‌کند.

نهی از لقب های زشت دادن به دیگران

« و لا تتابزوا بالالقب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان، » تتابز که باب تفاعل و طرفینی است به معنای این است که مسلمانان به یکدیگر لقب زشت از قبیل فاسق، سفیه و امثال آن بدهند.

و مراد از کلمه اسم در جمله « بئس الاسم الفسوق، » ذکر است، و از این باب است که در فارسی هم می‌گوییم اسم فلانی به سخاوت در رفته، یعنی ذکرش سر زبانها است. و بنا بر این معنای بئس الاسم، بئس الذکر است، یعنی بد ذکر است ذکر مردمی که ایمان آورده‌اند به فسوق، و اینکه آنان را به بدی یاد کنی، چون مؤمن بدان جهت که مؤمن است سزاوارتر است که همواره به خیر یاد شود، و به او طعنه زده نشود، و باید چیزی که اگر بشنود ناراحت می‌شود در باره‌اش گفته نشود، مثلا نگویند پدرش چنین، و یا مادرش چنان بوده است.

ممکن هم هست مراد از کلمه اسم سمت و علامت باشد، و معنای جمله این باشد که: بد علامتی است اینکه انسانی را بعد از ایمان به داغ فسوق علامت بگذاری، و به علامتی زشت یادش کنی، مثلا به کسی که يك روزی گناهی کرده و بعد توبه نموده، تا آخر عمرش به او بگویند فلان‌کاره است.

و یا معنا این باشد که: این بد علامتی است که تو با بدگویی مردم برای خود قرار می‌دهی، و همه تو را به عنوان مردی بد زبان بشناسند که همواره افراد را به زشتی یاد می‌کنی. و به هر يك از این معانی باشد جمله مذکور اشاره‌ای به حکمت نهی دارد.

« و من لم یتب فاولئك هم الظالمون، » یعنی هر کس توبه نکند و از این گونه گناهان که سابقا کرده بوده دست بر ندارد، و با این که بر آن نهی نازل شده همچنان مرتکب شود، و از آن پشیمان نگردد، و با ترك آن به سوی خدای سبحان برگشت نکند، چنین کسانی حقا ستمکارند، چون با اینکه خدای تعالی عملشان را از معاصی دانسته و از آن نهی

فرموده، با این حال عمل بدی نمی‌دانند.

از جمله مورد بحث یعنی جمله «و من لم یتب...» این معنا هم فهمیده می‌شود که در زمان نزول آیه کسانی از مؤمنین بوده‌اند که مرتکب چنین گناهی می‌شدند.
(مستند: آیه ۱۱ سوره حجرات المیزان ج: ۱۸ ص: ۴۸۱)

نهی از ظن سوء بردن

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبِ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ،
- هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمانها اجتناب کنید که بعضی از گمانها گناه است، و از عیوب مردم تجسس نکنید و دنبال سر یکدیگر غیبت نکنید، آیا یکی از شما هست که دوست بدارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ قطعاً از چنین کاری کراهت دارید و از خدا پروا کنید که خدا توبه پذیر مهربان است.»

مراد از ظنی که در این آیه مسلمین مأمور به اجتناب از آن شده‌اند، ظن سوء است، و گر نه ظن خیر که بسیار خوب است، و به آن سفارش هم شده است.
و مراد از اجتناب از ظن اجتناب از خود ظن نیست، چون ظن، خود نوعی ادراک نفسانی است، و در دل باز است، ناگهان ظنی در آن وارد می‌شود و آدمی نمی‌تواند برای نفس و دل خود دری بسازد، تا از ورود ظن بد جلوگیری کند، پس نهی کردن از خود ظن صحیح نیست. بله، مگر آنکه از پاره‌ای مقدمات اختیاری آن نهی کند.
پس منظور آیه مورد بحث نهی از پذیرفتن ظن بد است، می‌خواهد بفرماید: اگر در باره کسی ظن بدی به دلت وارد شد آن را نپذیر و به آن ترتیب اثر مده.
و بنا بر این، اینکه فرمود بعضی از ظن‌ها گناه است، باز خود ظن را نمی‌گوید، بلکه ترتیب اثر دادن به آن است که در بعضی موارد گناه است (مثل اینکه نزد تو از کسی بدگویی کنند، و تو دچار سوء ظن به او شوی و این سوء ظن را بپذیری، و در مقام ترتیب اثر دادن بر آمده او را توهین کنی، و یا همان نسبت را که شنیده‌ای به او بدهی و یا اثر عملی دیگری بر مظنه‌ات بار کنی که همه اینها آثاری است بد و گناه و حرام).
و مراد از اینکه فرمود «کثیراً من الظن»، با در نظر گرفتن اینکه کلمه کثیراً را نکره آورده، تا دلالت کند بر اینکه ظن گناه فی نفسه زیاد است، نه با مقایسه با سایر مصادیق ظن که همان بعض ظنی است که فرموده گناه است. پس ظن گناه فی نفسه زیاد است، هر چند که بعضی، از مطلق ظن است، و نسبت به مطلق ظن اندک است.
ممکن هم هست که مراد اعم از خصوص ظن گناه باشد، مثلاً خواسته باشد بفرماید

از بسیاری از مظنه‌ها اجتناب کنید، چه آنهایی که می‌دانید گناه است، و چه آنهایی که نمی‌دانید تا در نتیجه یقین کنید که از ظن گناه اجتناب کرده‌اید، که در این صورت امر به اجتناب از بسیاری از ظن‌ها، امری احتیاطی خواهد بود (مثل اینکه بگوییم از مالهایی که نمی‌دانی حلال است اجتناب کن، چه از آنهایی که می‌دانی حرام است، و چه از آنها که نمی‌دانی حرام است یا حلال، تا در نتیجه یقین کنی که از مال حرام دوری جسته‌ای).

در روایات اسلامی، در کافی به سند خود از حسین بن مختار از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: امیر المؤمنین صلوات الله علیه در یکی از کلماتش فرمود: همواره کار برادر مسلمانان را حمل بر صحت و بلکه بر بهترین وجهش کن، تا وقتی که دلیلی قطعی وظیفه‌ات را تغییر دهد، و دلت را از او برگرداند. و هرگز کلمه‌ای را که از برادر مسلمانان می‌شنوی حمل بر بد مکن، مادام که می‌توانی محمل خیری برای آن کلمه پیدا کنی.

و در نهج البلاغه فرموده:

وقتی صلاح بر روزگار و اهل روزگار مسلط باشد، در چنین جوی اگر يك نفر سوء ظنی به کسی پیدا کرد که از او خطائی ندیده، نباید آن ظن بد را از دل خود بپذیرد و اگر بپذیرد ظلم کرده.

و اگر فساد بر زمان و اهل زمان مسلط شد، در چنین جوی اگر يك نفر نسبت به کسی حسن ظن پیدا کند، خود را فریب داده.

مؤلف: این دو روایت تعارضی با هم ندارد، برای اینکه روایت دومی ناظر به خود ظن است، و روایت اولی راجع به ترتیب اثر دادن عملی بر ظن است.

نهی از تجسس در عیوب دیگران

«و لا تجسسوا»، - کلمه تجسس به معنای پی‌گیری و تفحص از امور مردم است، اموری که مردم عنایت دارند پنهان بماند و تو آنها را پی‌گیری کنی تا خبردار شوی. کلمه تجسس نیز همین معنا را می‌دهد، با این تفاوت که تجسس در شر استعمال می‌شود، و تجسس در خیر به کار می‌رود، و به همین جهت بعضی گفته‌اند: معنای آیه این است که: دنبال عیوب مسلمانان را نگیرید، و در این مقام بر نیایید که اموری را که صاحبانش می‌خواهند پوشیده بماند تو آنها را فاش سازی.

نهی از غیبت و بدگویی (دو بلای جامعه سوز !)

« و لا یغتب بعضکم بعضا یحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرها تموه، » کلمه غیبت عبارت است از اینکه در غیاب کسی عیبی از او بگویی که حکمت و وجدان بیدار تو را از آن نهی کند.

البته فقهاء این کلمه را به خاطر اختلافی که در مصادیقش از حیث وسعت دارد، به عبارتهای مختلفی تفسیر کرده‌اند که برگشت همه آن عبارتها به این است که در غیاب کسی در باره او چیزی بگویی که اگر بشنود ناراحت شود.

و به همین جهت بدگویی دنبال سر فردی که تظاهر به فسق می‌کند را جزء غیبت شمرده‌اند (چون اگر بشنود که دنبال سرش چنین گفته‌اند ناراحت نمی‌شود).

و شارع اسلام از این جهت از غیبت نهی فرموده که: غیبت اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می‌سازد، و از صلاحیت داشتن آن آثار صالحی که از هر کسی توقعش می‌رود ساقط می‌کند، و آن آثار صالح عبارت است از اینکه هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر بیامیزد و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری با او یکی شود، و ترسی از ناحیه او به دل راه ندهد، و او را انسانی عادل و صحیح بداند، و در نتیجه با او مانوس شود، نه اینکه از دیدن او بیزار باشد و او را فردی پلید بشمارد.

در این هنگام است که از تك تك افراد جامعه آثاری صالح عاید جامعه می‌گردد، و جامعه عینا مانند يك تن واحد متشکل می‌شود.

و اما اگر در اثر غیبت و بدگویی از او بدش بیاید و او را مردی معیوب بیندارد، به همین مقدار با او قطع رابطه می‌کند، و این قطع رابطه را هر چند اندک باشد، وقتی در بین همه افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می‌فهمیم که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده، پس در حقیقت عمل غیبت و این بلای جامعه سوز به منزله خوره‌ای است که در بدن شخص راه یابد، و اعضای او را یکی پس از دیگری بخورد، تا جایی که به کلی رشته حیاتش را قطع سازد.

غیبت در حقیقت ابطال هویت و شخصیت اجتماعی افرادی است که خودشان از جریان اطلاعی ندارند و خبر ندارند که دنبال سرشان چه چیزهایی می‌گویند، و اگر خبر داشته باشند و از خطری که این کار برایشان دارد اطلاع داشته باشند از آن احتراز می‌جویند و نمی‌گذارند پرده‌ای را که خدا بر روی عیوبشان انداخته به دست دیگران پاره شود، چون خدای سبحان این پرده‌پوشیها را بدین منظور کرده که حکم فطری بشر اجراء گردد، یعنی اینکه فطرت بشر او را وامی‌داشت تا به زندگی اجتماعی تن در دهد، این غرض حاصل بشود، و افراد بشر دور هم جمع شوند، با یکدیگر تعاون و معاضدت داشته باشند، و گر نه اگر این پرده‌پوشی خدای تعالی نبود، با در نظر گرفتن اینکه هیچ انسانی منزله از تمامی عیوب نیست، هرگز اجتماعی تشکیل نمی‌شد.

جمله « یحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرها تموه، » در ضمن مثالی به همین

حقیقت اشاره می‌کند. و حاصل معنای آیه این است که: غیبت کردن مؤمن به منزله آن است که يك انسانی گوشت برادر خود را در حالی که او مرده است بخورد.

حال چرا فرمود گوشت برادرش؟ برای اینکه مؤمن برادر او است، چون از افراد جامعه اسلامی است که از مؤمنین تشکیل یافته، و خدای تعالی فرموده: «انما المومنون اخوة»، و چرا او را مرده خواند؟ برای اینکه آن مؤمن، بی خبر از این است که دارند از او غیبت می‌کنند.

و اینکه فرمود فکر هتموه اشعار دارد به اینکه کراهت شما امری است ثابت و محقق، و هیچ شکی در این نیست که شما هرگز راضی نمی‌شوید يك انسانی را که برادر شما است و مرده است، بخورید.

پس همان طور که این کار مورد کراهت و نفرت شما است، باید غیبت کردن برادر مؤمنان، و بدگویی در دنبال سر او نیز مورد نفرت شما باشد، چون این هم در معنای خوردن برادر مرده شما است.

فرق غیبت با تجسس تنها در این است که غیبت اظهار عیب مسلمانی است برای دیگران - چه اینکه عیبش را خود ما دیده باشیم و چه اینکه از کسی شنیده باشیم - و تجسس عبارت است از اینکه به وسیله‌ای علم و آگاهی به عیب او پیدا کنیم.

ولی در اینکه هر دو عیب جویی است مشترکند، در هر دو می‌خواهیم عیبی پوشیده بر ملا شود. در تجسس برای خود ما بر ملا شود، و در غیبت برای دیگران.

این را هم باید دانست که در این کلام اشعار و یا دلالتی هست بر اینکه حرمت غیبت تنها در باره مسلمان است، به قرینه اینکه در تعلیل آن عبارت لحم اخیه را آورده، و ما می‌دانیم که اخوت تنها در بین مؤمنین است.

«و اتقوا الله ان الله ثواب رحیم»، اگر مراد از تقوی، اجتناب از همین گناهانی باشد که قبلاً مرتکب شده بودند، و بعد از نزول این دستور از آن توبه کنند، آن وقت معنای ان الله ثواب رحیم این می‌شود که: خدا بسیار پذیرای توبه است، و نسبت به بندگان تائب که به وی پناهنده می‌شوند مهربان است.

و اما اگر مراد از تقوی اجتناب و پرهیز از مطلق گناهان باشد. هر چند که تاکنون مرتکب آن نشده باشند. آن وقت مراد از جمله ان الله ثواب رحیم این می‌شود که: خدا بسیار به بندگان با تقوایش مراجعه نموده در صدد هدایت بیشتر آنان برمی‌آید، و هر لحظه با فراهم کردن اسباب، آنان را از اینکه در مهلکه‌های شقاوت قرار گیرند، حفظ می‌کند، و نسبت به ایشان مهربان است.

و اینکه گفتیم دو احتمال دارد، بدین جهت است که توبه از جانب خدا دو گونه است: يك توبه خدا قبل از توبه بنده است، و آن به این است که به بنده خود رجوع نموده، او را موفق به توبه می‌نماید، همچنان که فرموده: «ثم تاب علیهم لیتوبوا» و يك توبه دیگرش بعد از توبه بنده است، یعنی وقتی بنده‌اش توبه کرد، دوباره به او رجوع می‌کند تا او را بیامرزد و توبه‌اش را بپذیرد، همچنان که فرموده: «فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله یتوب

علیه ! »

در کتاب خصال از اسباط بن محمد به سندی که به رسول الله دارد از آن جناب روایت کرده که فرمود: غیبت از زنا شدیدتر است.

پرسیدند: یا رسول الله چرا چنین است؟ فرمود: زناکار می‌تواند توبه کند، و خدا هم توبه‌اش را بپذیرد، چون سر و کارش تنها با خدا است، ولی مرتکب غیبت می‌خواهد توبه کند، اما خدا توبه‌اش را نمی‌پذیرد مگر وقتی که شخص غیبت شده از او درگذرد.

و در کافی به سند خود از سکونی از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: غیبت در تباه کردن دین مسلمان سریعتر از خوره‌ای است که اندرون او را بخورد.

و در همان کتاب به سند خود از حفص بن عمر، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرد که فرمود: شخصی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسید: کفار گناه غیبت چیست؟ فرمود: برای آن کس که غیبتش کرده‌ای، به تلافی غیبتش استغفار کن!
(مستند: آیه ۱۲ سوره حجرات المیزان ج: ۱۸ ص: ۴۸۳)

نهی از بخل، زنجیر گردن انسان در قیامت

- ” وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّفُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ !

- آنانکه بخل نموده و حقوق فقیران را از مالی که خدا به فضل خویش به آنها داده ادا نمی‌کنند، گمان نکنند که این بخل به منفعت آنها خواهد بود، بلکه به ضرر آنها است چه آنکه آن مالی که در آن بخل ورزیده‌اند، در روز قیامت زنجیر گردن آنها شود (که آن روز هیچکس مالک چیزی نیست)، و تنها خدا وارث آسمانها و زمین خواهد بود و خدا به کردار شما آگاه است ! “

حالت افراد بخیل که مال خود را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، شبیه به حالت کفار است، چون بخیل هم مانند کفار به جمع مال افتخار می‌کند.

اگر از مال تعبیر کرد به ” ما آتیهم الله من فضله، “ برای این بود که به وجهی اشاره کرده باشد به ملامت و مذمت بخیلان، و فهمانده باشد که این طایفه آنقدر فرومایه‌اند که مال را با اینکه صاحبش خدا است در راه خود خدا انفاق نمی‌کنند.

(مستند: آیه ۱۸۰ سوره آل عمران المیزان ج: ۴ ص ۱۲۵)

نهی از گفتن سخن زشت با صدای بلند

- « لا یحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم و كان الله سمیعاً علیماً،
- ان تبدوا خیراً أو تخفوه أو تعفوا عن سوء فإن الله کان عفواً قدیداً !

- خدا دوست نمی‌دارد که کسی با گفتار زشت به عیب خلق صدا بلند کند مگر آنکه ظلمی به او رسیده باشد که خدا شنوا و به اقوال و احوال بندگان دانا است،
- اگر در باره خلق به آشکار یا پنهان نیکی کنید یا از بدی دیگران بگذرید که خدا همیشه از بدیها در می‌گذرد با آنکه در انتقام بدان توانا است !»

اینکه فرمود: خدا سخن زشت به جهر گفتن را دوست نمی‌دارد کنایه است از اینکه در شریعتی که تشریح فرموده، این عمل را نکوهیده شمرده، حال چه نکوهیده به حد حرمت و چه اینکه زشتی آن به حد حرمت نرسد و از حد کراهت و اعانه تجاوز نکند.

جمله: « الا من ظلم،» استثنا است و در حقیقت فرموده: خدا دوست نمی‌دارد سخن زشت با صدای بلند گفتن را، لیکن کسی که مورد ظلم شخصی یا اشخاصی قرار گرفته، می‌تواند در مورد خصوص آن شخص و یا اشخاص و در خصوص ظلمی که به وی رفته، سخن زشت و با صدای بلند بگوید. و همین خود قرینه است بر اینکه چنین کسی نمی‌تواند هر چه از دهانش بیرون بیاید به او نسبت دهد و حتی آیه شریفه دلالت ندارد بر اینکه نمی‌تواند بدی‌های دیگر او را که ربطی به ظلمش ندارد به زبان بیاورد بلکه تنها می‌تواند با صدای بلند ظلم کردنش را بگوید و صفات بدی از او را به زبان آورد که ارتباط با ظلم او دارد.

« و كان الله سمیعاً علیماً،» می‌فرماید: این کاری که گفتیم خدای تعالی دوستش ندارد به راستی کار خوبی نیست، کاری نیست که هر انسانی به خود اجازه ارتکاب آن را بدهد مگر مظلوم چون خدای تعالی سخن زشت را می‌شنود و علیمی است که سخن هر صاحب سخن را می‌داند.

« ان تبدوا خیراً أو تخفوه أو تعفوا عن سوء فان الله کان عفواً قدیداً،» یعنی کسی که وقتی به او احسان می‌شود تشکر می‌کند و در مقام شکرگزاری سخنان خوب می‌گوید و اگر چنانچه کسی به او بدی کند یا ستم روا بدارد عفو کند و از جهر به سخنان زشت در باره او صرف‌نظر می‌نماید.

و اما کلمه عفو در جمله: « او تعفوا عن سوء،» به معنای پوشاندن است، پس عفو از سوء به معنای پوشاندن عمل زشت است، این نیز دو جور است، یکی به زبان و آن به این است که نام کسی را که به او بدی کرده نزد مردم فاش نکند و آبروی او را نزد مردم نبرد و سخنان زشت به جهر و آشکارا در باره او نگوید، قسم دوم به عمل است و آن به این

است که در مقام تلافی ظلم او بر نیاید و از او انتقام نگیرد، هر چند که شرعاً جائز باشد.
(مستند: آیه ۱۴۸ و ۱۴۹ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۲۰۰)

نهی از رشک به بهره مندی های ناپایدار مادی

- « وَ لَا تَمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ! »
- دیدگان خویش را به آن چیزهایی که رونق زندگی دنیا است و بعضی از دسته‌های آدمیان را از آن بهره داده‌ایم تا در باره آن عذابشان کنیم نگران و خیره مساز که روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!»

مدّ عین یعنی نگاه را طولانی کردن، و نگاه طولانی به هر چیز کنایه است از شدت علاقه و محبت به آن، و مراد از کلمه ازواج، اصناف کفار و یا جفت‌های زن و شوهری از کفار است که همان معنای خانواده می‌باشد(و اگر ازواج را نکره آورد برای اندک نشان دادن آنان است و اظهار اینکه اینان آنقدر ناچیزند که قابل اعتناء نیستند).

مقصود از زهره حیات دنیا زینت و بهجت آن است و کلمه نفتنهم به معنای آزمایش و سنجیدن است. بعضی گفته‌اند، مراد از آن فتنه عذاب است چون زیادی مال و اولاد نوعی عذاب است از ناحیه خدای تعالی همچنانکه فرمود: «و لا تعجبك اموالهم و اولادهم انما يريد الله ان يعذبهم بها في الدنيا و تزهق انفسهم و هم كافرون!»

و مراد از جمله «رزق ربك خير و ابقى»، به قرینه مقابله با «زهره حیات دنیا»، عبارت است از رزق حیات آخرت که معلوم است هم بهتر است و هم ماندنی‌تر.
و معنای آیه این است که چشم خود را به زینت حیات دنیا و بهجت آن که ما اصنافی از مردم و یا عده معدودی از ایشان را به آن اختصاص داده‌ایم تا امتحان‌شان کنیم و ببینیم در آنچه روزیشان کرده‌ایم چه می‌کنند مدوز، زیرا آنچه پروردگارت به زودی در آخرت روزیت می‌کند بهتر و ماندنی‌تر است.

در تفسیر قمی در ذیل جمله «و لا تمدن عینک...» می‌گوید امام صادق علیه‌السلام فرمود وقتی که این آیه نازل شد رسول خدا برخاست و نشست آنگاه فرمود کسی که در ناکامیها به آنچه نزد خدا است دلگرم نباشد دلش از حسرت بر دنیا پاره پاره می‌شود و کسی که چشم به آنچه مردم دارند بدوزد اندوهش بسیار گشته و هرگز از غیظ تهی نمی‌شود و کسی که نفهمد که خدای تعالی غیر از خوردن و آشامیدن نعمتهایی دارد اجلش کوتاه و عذابش نزدیک می‌گردد.

(مستند: آیه ۱۳۱ سوره طه المیزان ج: ۱۴ ص: ۳۳۴)

نهی از شدت علاقه به مال

- «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ،
- يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدُهُ!
- وای به حال هر طعنه زن عیب جوی،
- کسی که مالی را جمع می‌کند و از شمردن مکرر آن لذت می‌برد،
- گمان می‌کند که مال او وی را برای ابد از مرگ ننگه می‌دارد!»

این سوره تهدید شدیدی است به کسانی که عاشق جمع مالند، و می‌خواهند با مال بیشتر خود بر سر و گردن مردم سوار شوند، و بر آنان کبریایی بفرروشند.

«الذی جمع مالا و عدده یحسب ان ماله اخلده»، این آیه، همزه و لمزه را بیان می‌کند، و اگر کلمه **مالا** را نکره آورد به منظور تحقیر و ناچیز معرفی کردن مال دنیا بوده، چون مال هر قدر هم که زیاد و زیادتر باشد دردی از صاحبش را دوا نمی‌کند، تنها سودی که به حالش دارد همان مقداری است که به مصرف حوائج طبیعی خودش می‌رساند، مختصری غذا که سیرش کند، و شربتی آب که سیرایش سازد، و دو قطعه جامه که به تن کند.

می‌فرماید شخصی که همزه و لمزه است از بس عاشق مال و حریص بر جمع آن است، مال را روی هم جمع می‌کند و پی در پی آن را می‌شمارد، و از بسیار بودن آن لذت می‌برد.

«یحسب ان ماله اخلده»، یعنی او خیال می‌کند مالی که برای روز مبدا جمع کرده زندگی جاودانه به او می‌دهد، و از مردنش جلوگیری می‌نماید.

پس انسان نامبرده به خاطر اخلاق در ارض و چسبیدنش به زمین و زندگی مادی زمینی، و فرو رفتنش در آرزوهای دور و دراز، از مال دنیا به آن مقداری که حوائج ضروری زندگی کوتاه دنیا و ایام گذرای آن را کفایت کند قانع نمی‌شود، بلکه هر قدر مالش زیادتر شود حرصش تا بی‌نهایت زیادتر می‌گردد، پس از ظاهر حالش پیداست که می‌پندارد مال، او را در دنیا جاودان می‌سازد، و چون جاودانگی و بقای خود را دوست می‌دارد، تمام همش را صرف جمع مال و شمردن آن می‌کند، و وقتی جمع شد و خود را بی‌نیاز احساس کرد، شروع به یاغی‌گری نموده، بر دیگران تفوق و استعلا می‌ورزد، همچنان که در جای دیگر فرمود: «ان الانسان لیطغی ان راه استغنی»، و این استکبار و تعدی اثری که برای آدمی دارد همز و لمز است.

(مستند: آیه ۱ تا ۹ سوره همزه المیزان ج: ۲۰ ص: ۶۱۵)

نشانه های اخلاق و اعمال منافقانه

- « أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ،
- فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ،
- وَ لَا يُحِضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ،
- فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ،
- الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ، وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ!
- ای رسول ما، آیا دیدی آن کس را که روز جزا را انکار کرد؟
- این همان شخص بی رحم است که یتیم را از در خود به قهر میراند،
- و کسی را بر اطعام فقیر ترغیب نمی‌کند،
- پس وای بر آن نمازگزاران، که دل از یاد خدا غافل دارند،
- همانان که اگر طاعتی کنند به ریا و خودنمایی کنند،
- و دیگران را از ضروریات زندگی منع می‌کنند!»

این سوره تهدید کسانی است که خود را مسلمان معرفی کرده‌اند ولی متخلق به اخلاق منافقینند، از قبیل سهو از نماز، و ریا کردن در اعمال، و منع ماعون، که هیچ يك از اینها با ایمان به روز جزا سازگاری ندارد.

خطاب در این آیه شریفه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، بدان جهت که فردی شنونده است، نه بدان جهت که پیامبر است، در نتیجه خطاب به عموم شنوندگان دنیا خواهد بود.

و مراد از دین، جزای یوم الجزاء است، پس کسی که دین را تکذیب کند منکر معاد است.

« فذلک الذی یدع الیتیم،» او کسی است که یتیم را به زور از در خانه خود می‌راند، و او را جفا می‌کند، و از عاقبت عمل زشتش نمی‌ترسد، و اگر روز جزا را انکار نمی‌داشت چنین جرأتی را به خود نمی‌داد، و از عاقبت عمل خود می‌ترسید، و اگر می‌ترسید به یتیم ترحم می‌نمود.

« وَ لَا یحِضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ،» یعنی مردم را به اطعام طعام مسکین تشویق نمی‌کند.

« فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون،» یعنی آنهایی که از نمازشان غافلند اهتمامی به امر نماز ندارند، و از فوت شدنش باکی ندارند چه اینکه به کلی فوت شود و چه اینکه بعضی از اوقات فوت گردد، و چه اینکه وقت فضیلتش از دست برود و چه اینکه ارکان و شرایطش و احکام و مسائلش را ندانسته نمازی باطل بخوانند.

در آیه شریفه تکذیبگر روز جزا به چنین نمازگزارانی تطبیق شده، و می‌رساند چنین نمازگزارانی خالی از نفاق نیستند، چون تکذیب روز جزا تنها به این نیست که به کلی

آن را منکر شود، کسی هم که تظاهر به ایمان می‌کند و نماز مسلمانان را می‌خواند، اما طوری می‌خواند که عملاً نشان می‌دهد باکی از روز جزا ندارد، او نیز روز جزا را تکذیب کرده است.

«الذین هم یراؤن» کسانی که عبادت را در انظار مردم انجام می‌دهند (و یا در انظار بهتر و غلیظتر انجام می‌دهند)، اینگونه افراد شکارچیانی هستند که با زبان شکار حرف می‌زنند، تا شکار بدامشان بیفتد، در بین مسلمانان خود را مسلمان‌تر از آنان جلوه می‌دهند، و معلوم است اگر در بین اهل ملتی دیگر قرار بگیرند چهره آن مردم را به خود می‌گیرند.

«و یمنعون الماعون» کلمه ماعون به معنای هر عملی و هر چیزی است که به شخصی محتاج داده شود، و حاجتی از حوائج زندگی او را بر آورد، مانند قرض و هدیه و عاریه و امثال آن.

(مستند: آیه ۱ تا ۷ سوره ماعون میزان ج: ۲۰ ص: ۶۳۳)

فصل ششم

امر به معروف

امر به رعایت آداب قرآنی

امر به نیکو سخن گفتن و ادب در کلام

- « وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ !
- إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا !
- و به بندگانم بگو سخنی که بهتر است بگوئید!
- چون شیطان می‌خواهد میان آنان کدورت بیفکند،
- که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است! »

جمله «التي هي احسن» کلماتی است که از نظر مشتمل بودن بر ادب و خالی بودن از خشونت و ناسزا و توالی فاسده دیگر، نیکوتر باشند.

این آیه و دو آیه بعد از آن، دارای يك سیاقند، و خلاصه مضمون آن دو دستور به نیکو سخن گفتن، و ادب در کلام را رعایت کردن، و از وسوسه‌های شیطان احتراز جستن است، و اینکه بدانند که امور همه به مشیت خدا است، نه به دست رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، تا او قلم تکلیف را از گروندگان خود برداشته و ایشان را اهلیت سعادت بدهد به طوری که هر چه خواستند بگویند، و دیگران را از هر چیزی محروم کنند، و در باره دیگران هر چه دلشان خواست بگویند، نه، چنین نیست که خداوند به گزاف فردی را هر چند از انبیاء باشد چنین اختیاری بدهد که افراد نالایق را بی جهت تقرب داده و افراد لایق را محکوم آنان کند، آری **در درگاه خدا حسن سریره و خوش رفتاری و کمال ادب ملاک برتری انسانها است**، حتی اگر در میان انبیاء هم خداوند بعضی را بر بعضی برتری داده باز بیهوده نبوده، بلکه به خاطر همین حسن رفتار و سیرت و ادب بیشتر بوده است، مثلاً داوود علیه‌السلام را بر دیگران برتری داده و او را زبور داد و در آن بهترین ادب و پاکیزه‌ترین حمد و ثنا را نسبت به خدای تعالی به وی آموخت.

از همینها معلوم می‌شود که گویا قبل از هجرت رسول خدا بعضی از مسلمانها با مشرکین مواجه می‌شدند و در گفتگوی با آنان سخنان درشت گفته و چه بسا می‌گفته‌اند شما

اهل آتش و ما مؤمنین به برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اهل بهشتیم، و همین باعث می‌شده که مشرکین علیه مسلمانان، تهییج شده عداوتها و فاصله‌ها بیشتر شود، و در روشن کردن آتش فتنه و آزار مؤمنین و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و عناد با حق بهانه‌های تازه‌ای به دستشان بیاید.

لذا خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور می‌فرماید که مردم را امر به خوش زبانی کنند و اتفاقاً مقام مناسب چنین سفارشی هم بود، چون در همین آیات قبل بود که دیدیم مشرکین نسبت به آن جناب بی ادبی نموده و او را مردی جادو شده خواندند، و نیز نسبت به قرآن و معارفی که در باره مبدأ و معاد در آن است استهزاء کردند.

پس جمله «و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن»، امر به این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را امر به خوش زبانی کند، و آیه شریفه از نظر بیان نظیر آیه «و جادلهم بالتی هی احسن»، می‌باشد.

آیه «و ربکم اعلم بکم ان یشا یرحمکم و ان یشا یعذبکم و ما ارسلناک علیهم وکیلاً»، این معنا را می‌رساند که خداوند دوست دارد که مؤمنین از سخن درشت با یکدیگر دوری کنند و نسبت به سعادت و شقاوت یکدیگر - که خدا به آن داناتر است - قضاوت نکنند و مثلاً نگویند فلانی چون پیروی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را کرده سعید و آن دیگری که نکرده شقی است، فلانی اهل بهشت و آن دیگری اهل جهنم است زیرا:

کس نمی‌داند در این بحر عمیق،

سنگریزه قرب دارد یا عقیق!

آری کسانی که به خدا ایمان دارند باید اینگونه امور را به خدا واگذار نمایند، چون پروردگار شما، شما را بهتر می‌شناسد، و همانا او به مقتضای استحقاقی که از رحمت و یا عذاب او دارید میان شما قضاوت و داوری می‌کند، اگر خواست رحم می‌کند (و البته این ترحم را نمی‌کند مگر به شرط ایمان و عمل صالح، چون در کلامش مکرر این شرط شده)، و اگر خواست عذابتان می‌کند، و این را عملی نمی‌کند مگر با کفر و فسق، و ما تو را ای پیغمبر وکیل ایشان قرار نداده و امر ایشان را به تو واگذار نکرده‌ایم تا اختیار تام داشته باشی به هر که خواستی بدهی و هر که را خواستی محروم کنی!

از همینها می‌توان فهمید که تردید در عبارت: اگر خواست بر شما رحم می‌کند، و اگر خواست عذابتان می‌کند به اعتبار مشیت‌های مختلف پدید می‌آید و مشیت‌های مختلف هم ناشی از ایمان و کفر و عمل صالح و طالح است.

و این نیز روشن می‌گردد که جمله «و ما ارسلناک علیهم وکیلاً»، ردع و تخطئه مؤمنین است از اینکه در نجات خود از عمل صالح دست بردارند و تنها اعتماد به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کنند و سرنوشت خود را مستند به قبول دین او بدانند همانطور که یهود و نصاری به دین خود دلخوش هستند.

(مستند: آیه ۵۳ و ۵۴ سوره اسری المیزان ج: ۱۳ ص: ۱۶۲)

تحیت و درود، و حکم عمومی و الهی آن

- «وَ إِذَا حُيِّئْتُمْ بِنَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا!»
- إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا!
- چون به شما درودی گویند در پاسخ درودی بهتر از آن گوئید!
- و یا حد اقل همان را باز گوئید!
- که خدا بر هر چیز برای حسابگری ناظر است!

این جمله امر به تحیت و سلام است، در مقابل تحیتی که دیگران به انسان می‌دهند، می‌فرماید: در پاسخ تحیت دیگران، تحیتی به مثل آن و یا بهتر از آن بدهید. و این حکمی است عمومی، تمامی تحیت‌ها را شامل می‌شود، چیزی که هست مورد آیات محل بحث ما به شهادت آیات بعد تحیت سلام و صلحی است که مسلمانان دریافت می‌کنند.

گفتاری در معنای تحیت و سلام

امت‌ها و اقوام با همه اختلافی که از حیث تمدن و توحش تقدم و تاخر دارند در این جهت اختلافی ندارند که هر يك در مجتمع خود تحیتی دارند، که هنگام برخورد با یکدیگر آن درود و تحیت را در بین خود رد و بدل می‌کنند، حال یا آن تحیت عبارت است از اشاره به سر و یا دست و یا برداشتن کلاه و یا چیز دیگر، که البته اختلاف عوامل در این اختلاف بی‌تأثیر نیست.

و اما اگر خواننده عزیز، در این تحیت‌ها که در بین امت‌ها به اشکال مختلف دائر است دقت کند، خواهد دید که همه آنها به نوعی خضوع و خواری و تذلل اشاره دارد، تذلی که زیر دست در برابر ما فوق خود و مطیع در برابر مطاعش و برده در برابر مولایش، اظهار می‌دارد و سخن کوتاه اینکه تحیت کاشف از يك رسم طاغوتی و استکبار است که همواره در بین امت‌ها در دوره‌های توحش و غیر آن رائج بوده، هر چند که در هر دوره و در هر نقطه و در هر امتی شکلی بخصوص داشته، و به همین جهت است که هر جا تحیتی مشاهده می‌کنیم تحیت از طرف مطیع و زیر دست و وضع شروع و به مطاع و ما فوق و شریف ختم می‌شود.

پس پیدا است که این رسم از ثمرات بت‌پرستی است، که آن نیز از پستان استکبار و استعباد شیر می‌نوشد.

و اما اسلام، همانطور که خواننده عزیز آگاه است، بزرگترین همش محو آثار بت‌پرستی و وثنیت و غیر خداپرستی است و هر رسم و آدابی است که به غیر خداپرستی منتهی گشته و یا از آن متولد شود، به همین جهت برای تحیت طریقه‌ای معتدل و سنتی در مقابل سنت و وثنیت و استعباد تشریح کرد.

و آن عبارت است از: سلام دادن که در حقیقت اعلام امنیت از تعدی و ظلم از ناحیه سلام دهنده به شخصی است که به وی سلام می‌دهد، شخص سلام دهنده به سلام گیرنده اعلام می‌کند تو از ناحیه من در امانی و هیچگونه ظلمی و تجاوزی از من نسبت به خودت نخواهی دید و آزادی فطری را که خدا به تو مرحمت کرده از ناحیه من صدمه نخواهد دید.

و اینکه گفتیم سلام طریقه‌ای است معتدل، علتش این است که اولین چیزی که يك اجتماع تعاونی نیازمند آن است که در بین افراد حاکم باشد، همانا امنیت داشتن افراد در عرض و مال و جانشان از دستبرد دیگران است، نه تنها جان و مال و عرض، بلکه لازم است هر چیزی که به یکی از این سه چیز برگشت کند امنیت داشته باشند.

و این همان سلامی است که خدای عز و جل آن را در بین مسلمانان سنت قرار داد تا هر فردی به دیگری برخورد کند قبل از هر چیز سلام بدهد، یعنی طرف مقابل را از هر خطر و آزار و تجاوز خود امنیت دهد.

و در کتاب مجیدش فرموده: «فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحية من عند الله مبارکة طيبة»، و نیز فرموده: «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون.»

و خدای تعالی بعد از تشریح این سنت، مسلمانان را با رفتار پیامبرش یعنی سلام دادن آن جناب به مسلمانان با اینکه سید آنان و سرورشان بود، به این ادب مؤدب نمود و فرمود: «و اذا جاءك الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم، کتب ربکم علی نفسه الرحمة»، علاوه بر این دستور داد به غیر مسلمانان نیز سلام بدهد و فرمود:

«فاصفح عنهم و قل سلام فسوف یعلمون!»

البته تحیت به کلمه سلام بطوری که از تاریخ و اشعار و سایر آثار جاهلیت بر می‌آید، در بین عرب جاهلیت معمول بوده، در کتاب لسان العرب آمده: که عرب جاهلیت چند جور تحیت داشتند، گاهی در برخورد با یکدیگر می‌گفتند: انعم صباحا، گاهی می‌گفتند: ابیت اللعن و یا می‌گفتند: سلام علیکم، و گانه کلمه سوم علامت مسالمت است و در حقیقت به طرف مقابل می‌گفتند: بین من و تو و یا شما جنگی نیست، پس از آنکه اسلام آمد تحیت را منحصر در سلام کردند و از ناحیه اسلام مامور شدند سلام را افشاء کنند.

چیزی که هست خدای سبحان در داستانهای ابراهیم «ع» سلام را مکرر حکایت می‌کند و این خالی از شهادت بر این معنا نیست که این کلمه که در بین عرب جاهلیت مستعمل بوده، از بقایای دین حنیف ابراهیم بوده، نظیر حج و امثال آن که قبل از اسلام معمول آنان بوده، توجه بفرمائید: «قال سلام علیک ساستغفرلک ربی»، در این جمله از

ابراهیم علیه السلام حکایت کرده که در گفتگو با پدرش گفت: سلامّ عليك به زودی من از پروردگارم برایت طلب مغفرت می‌کنم. و نیز فرموده: «و لقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام،» و این قضیه در چند جای قرآن کریم آمده است. و بطوری که از آیات کریمه قرآن استفاده می‌شود خدای تعالی کلمه سلام را تحیت خودش قرار داده است، به آیات زیر توجه فرمائید:

سلام علی نوح فی العالمین،

سلام علی ابراهیم،

سلام علی موسی و هرون،

سلام علی آل یاسین،

سلام علی المرسلین

و صریحا فرموده که سلام تحیت ملائکه است، توجه بفرمائید:

الذین تتوفیهم الملائكة طیبین یقولون سلام علیکم،

و الملائكة یدخلون علیهم من کل باب، سلام علیکم.

و نیز فرموده: تحیت اهل بهشت در بهشت سلام است:

و تحیتهم فیها سلام!

لا یسمعون فیها لغوا و لا تاتیما الا قیلا سلاما سلاما!

روایات وارده درباره چگونگی سلام گفتن

در کافی به سند خود از سکونی روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: سلام مستحب و رد آن واجب است.

در همان کتاب به سند خود از جراح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کوچکتر به بزرگتر و رهگذر به کسی که ایستاده و عده کم به عده بسیار سلام می‌کند.

و در تهذیب به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: شرفیاب حضور حضرت باقر علیه السلام شدم، دیدم که در نمازند، عرضه داشتم: السلام عليك، فرمود: السلام عليك، عرضه داشتم: حالتان چطور است؟ حضرت چیزی نفرمودند، همینکه از نماز فارغ شدند، پرسیدم: آیا در نماز می‌توان جواب داد؟ فرمود: آری، به همان مقداری که به او سلام داده‌اند.

و در همان کتاب به سند خود از منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت

کرده که فرمود: وقتی کسی به تو سلام داد در حالی که مشغول نماز هستی جواب سلامی آهسته و به مثل سلام او به او بده.

و در کتاب فقیه به سند خود از مسعدة بن صدقه از امام باقر از پدرش علیهما السلام روایت آورده که فرمود: بر یهود و نصارا و بر مجوس سلام ندهید، و همچنین بر بت پرستان و بر کسانی که کنار سفره شراب نشسته‌اند. و بر کسی که مشغول بازی شطرنج و نرد است، و بر مخنث (کسی که مردان را به خود می‌کشد)، و بر شاعری که نسبت‌های ناروا به زنان پاکدامن می‌دهد، و بر نمازگزار سلام ندهید، چون نمازگزار نمی‌تواند جواب شما را رد کند. **آری سلام دادن برای شما مستحب است ولی رد آن برای شنونده واجب است،** و نیز به ربا خوار و به کسی که در حال ادرار کردن است و به کسی که در حمام است، و نیز بر فاسقی که فسق خود را علنی می‌کند سلام ندهید.

تحلیل روایات

کلمه سلام تحیتی است که گسترش صلح و سلامت و امنیت در بین دو نفر که به هم برمی‌خورند را اعلام می‌دارد، البته صلح و امنیتی که نسبت به دو طرف مساوی و برابر است و مانند تحیت‌های جاهلیت قدیم و جدید علامت تذلل و خواری زیر دست نسبت به ما فوق نیست.

و اگر در روایات فرمودند که کوچکترها به بزرگترها سلام کنند، یا عده کم به عده زیاد یا يك نفر به چند نفر، منافاتی با این مساوات ندارد، بلکه خواسته‌اند با این دستور خود حقوق رعایت شده باشد و بفهمانند که حتی در سلام کردن نیز حقوق را رعایت کنید.

آری اسلام هرگز حاضر نیست به امت خود دستوری دهد که لازمه‌اش لغو شدن حقوق و بی‌اعتبار شدن فضایل و مزایا باشد، بلکه به کسانی که فضیلتی را ندارند، دستور می‌دهد فضیلت صاحبان فضل را رعایت نموده، حق هر صاحب حقی را بدهند، بلبه به صاحب فضل اجازه نمی‌دهد که به فضل خود عجب بورزد، و به خاطر اینکه مثلا پدر و یا مادر است و یا عالم و معلم است و یا سن و سال بیشتری دارد نسبت به فرزندان و مریدان و شاگردان و کوچکتران تکبر ورزیده، خود را طلبکار احترام آنان بداند و بدون جهت به مردم ستم کند و با این رفتار خود توازن بین اطراف مجتمع را بر هم زند.

و اما اینکه از سلام کردن بر بعضی افراد نهی کرده‌اند، این نهی، فرع و شاخه‌ای است از نهی واردی که از دوستی و رکون به آن افراد نهی نموده، از آن جمله فرموده:

« لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء...! »

« لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء! »

« و لا ترکنوا الی الذین ظلموا! »

و آیاتی دیگر از این قبیل.

بله چه بسا می‌شود که مصلحت اقتضاء کند انسان به ستمکاران تقرب بجوید برای اینکه دین خدا را تبلیغ کند، بطوری که اگر با آنها نسازد نمی‌گذارند تبلیغ دین در بین مردم صورت بگیرد و یا برای اینکه کلمه حق را به گوش آنها برساند، و این تقرب حاصل نمی‌شود مگر با سلام دادن به آنها، تا کاملاً با ما مانوس شوند و دلهاشان با دل ما ممزوج گردد، به همین خاطر که گاهی مصلحت چنین اقتضا می‌کند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز به این روش مامور شدند، در آیه: «فاصفح عنهم و قل سلام!» همچنانکه در وصف مؤمنین فرمود: «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما!»

(ادامه روایات رسیده درباره سلام گفتن:)

و در تفسیر صافی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت آورده که مردی به آن جناب سلام کرد و گفت: السلام عليك، حضرت در پاسخش فرمود: السلام عليك ورحمة‌الله، مردی دیگر رسید و گفت: السلام عليك ورحمة‌الله، حضرت در پاسخش فرمود: السلام عليك ورحمة‌الله و برکاته، مردی دیگر رسید و گفت: السلام عليك ورحمة‌الله و برکاته، حضرت در پاسخش فرمود: و عليك، آن مرد سؤال کرد که چطور رد سلام مرا کوتاه کردی، و به آیه شریفه: «و اذا حیبتم بتحیة فحیوا باحسن منها...» عمل نکردی؟ حضرت فرمود: تو برای من چیزی باقی نگذاشتی تا من رد سلام خود را با آن بچربانم و بدین جهت عین سلامت را به تو برگردانم.

و در کافی از امام باقر علیه‌السلام و آن جناب از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که روزی به جمعیتی عبور کرد و به آنان سلام گفت، گفتند: عليك السلام ورحمة‌الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه، حضرت به ایشان فرمود: در ادب و تحیت از ما اهل بیت جلو نزنید، و ما در تحیت اکتفا می‌کنیم به مثل آنچه ملائکه به پدر ما ابراهیم علیه‌السلام گفتند: رحمة‌الله و برکاته عليكم اهل البيت.

مؤلف: در این روایت اشاره‌ای است به اینکه سنت در سلام این است که آن را تمام و بطور کامل بدهند و سلام کامل این است که سلام دهنده بگوید: السلام عليك ورحمة‌الله و برکاته، و این سنت از حنفیت ابراهیم علیه‌السلام اخذ شده و تأییدی است برای چیزهایی که قبلاً گفته شد که تحیت به سلام از دین حنیف است.

و در کافی روایت شده که فرمود: از تمامیت و کمال تحیت این است که شخص وارد با آن کسی که او به وی وارد شده، مصافحه کند و وی با آن شخص اگر از سفر آمده معانقه نماید.

و در خصال از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: وقتی شنیدید که یکی از شما در حضورتان عطسه کرد بگوئید: یرحمکم الله و او هم در پاسخ بگوید: یغفر الله لکم و یرحمکم و دعای یغفر الله لکم را اضافه کند، چون خدای تعالی فرمود: «و اذا حیبتم بتحیة فحیوا باحسن منها.»

و در کتاب مناقب آمده که کنیزی از کنیزان امام حسن علیه‌السلام دسته‌ای ریحان برای آن جناب آورد، حضرت در عوض به وی فرمود: تو در راه خدا آزادی، شخصی پرسید: آیا برای يك طاقه ریحان کنیزی را آزاد می‌کنی؟ فرمود: خدای تعالی ما را ادب آموخته و فرموده: «اذا حیتم بتحیة فحیوا باحسن منها...» و تحیت بهتر از يك طاقه ریحان برای او، همین آزاد کردنش بود.

مؤلف: این روایات بطوری که ملاحظه می‌کنید معنای تحیت در آیه شریفه را عمومیت می‌دهند، بطوری که شامل هدیه و تحفه نیز بشود.

(مستند: آیه ۸۶ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۴۴)

امر به استماع و سکوت در حین قرائت قرآن

- «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْءَانُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ!»
- و چون قرآن خوانده شود بدان گوش دارید و خاموش مانید!
- شاید رحمتتان کند!»

انصات سکوت توأم با استماع است، و بعضی گفته‌اند: به معنای استماع با سکوت است، می‌فرماید: گوش فرا دهید به قرآن و ساکت شوید!

هر چند گفته‌اند این آیه در باره نماز جماعت و گوش دادن به قرائت امام جماعت است و لیکن بحسب دلالت عام است.

(مستند: آیه ۲۰۴ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۵۰۰)

امر به ذکر قلبی و زبانی، و تداوم و مواقع آن

- «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ!»
- وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ!
- پروردگار خویش را به زاری و بیم در ضمیر خود،
- و به آواز غیر بلند بامداد و پسینها یاد کن!
- و از غفلت‌زدگان مباش!»

ذکر و یاد پروردگار را به دو قسم تقسیم کرده، یکی توی دل و یکی به زبان و آهسته، آنگاه هر دو قسم را مورد امر قرار داده است.

ذکر به صدای بلند را مورد امر قرار نداده بلکه از آن اعراض کرده، و این نه به خاطر ذکر نبودن آن است، بلکه به خاطر این است که چنین ذکر گفتنی با ادب عبودیت منافات دارد، دلیل این معنا روایتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده که در بعضی از جنگهایش با اصحابش طی مسافت می‌کرد تا رسیدند به بیابانی هولناک، و اتفاقاً آن شب شبی تاریک بود یکی از اصحابش به صدای بلند تکبیر می‌گفت، حضرت فرمود: **آن کسی را که شما می‌خوانید نه دور است و نه غایب!**

تضرع به معنای تملق توأم با نوعی خشوع و خضوع است، و خیفه يك نوع مخصوصی از ترسیدن را گویند، و منظور از آن، آن نوعی است که با ساحت مقدس باری تعالی مناسب است، بنا بر این در معنای تضرع میل و رغبت به نزدیک شدن به شخص متضرع الیه، و در معنای خیفه پرهیز و ترس و میل بدور شدن از آن شخص نهفته است، پس مقتضای اینکه ذکر را توصیف کرد به دو وصف تضرع و خیفه، این است که آدمی در ذکر گفتنش حالت آن شخصی را داشته باشد که چیزی را هم دوست دارد و به این خاطر نزدیکش می‌رود و هم از آن می‌ترسد و از ترس آن به عقب برگشته و دور می‌شود، و خدای سبحان هر چند خیر محض است، و شری در او نیست، و اگر شری به ما می‌رسد از ناحیه خود ما است، و لیکن خدای تعالی ذو الجلال و الاکرام است، هم اسماء جمال را دارد که ما و هر چیزی را به تقرب به درگاهش دعوت نموده و بسویش جذب می‌کند، و هم دارای اسماء جلال است که قاهر بر هر چیز است، و هر چیزی را از او دفع و دور می‌کند، پس ذکر شایسته او - که دارای همه اسماء حسنی است - به این است که مطابق با مقتضای همه اسماءش بوده باشد چه اسماء جمالیه او و چه اسماء جلالیه‌اش (نه اینکه تنها بر طبق اسماء جمالیه‌اش باشد)، و این صورت نمی‌گیرد مگر اینکه تضرعا و خیفه و رغبا و رهبا باشد.

«بالغدو و الأصال»، ظاهر این جمله این است که قید جمله «و دون الجهر من القول»، باشد و در نتیجه تنها ذکر زبانی است که به دو قسم ذکر در صبح و ذکر در شام تقسیم می‌شود نه ذکر قلبی، آن وقت با بعضی از فرائض یومیه نیز تطبیق می‌کند.

«و لا تکن من الغافلین»، این جمله تاکید امر به ذکر در اول آیه است، و در آن از خود غفلت، نهی نکرد بلکه از داخل شدن در زمره غافلان نهی فرمود، و مقصود از غافلان آن کسانی هستند که غفلت در ایشان مستقر شده است.

با این بیان روشن می‌شود آن ذکر مطلوبی که در این آیه به آن امر شده عبارت است از اینکه انسان ساعت بساعت و دقیقه بدقیقه بیاد پروردگارش باشد، و اگر احیاناً غفلت و نسیانی دست داد مجدداً مبادرت به ذکر نموده و نگذارد که غفلت در دلش مستقر گردد. پس آنچه که از آیه استفاده می‌شد استمرار بر ذکر خدا در دل است در حالت تضرع و خیفه ساعت بساعت و ذکر به زبان در صبح و شام.

«ان الذین عند ربك لا يستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون»، ظاهر

سیاق آیه می‌رساند که در مقام بیان علت امری است که در آیه سابق بود، بنا بر این، معنایش این می‌شود: بیاد پروردگارت باش چنین و چنان، زیرا کسانی که نزد پروردگارت هستند، همین طورند، یعنی به یاد آر پروردگارت را تا از کسانی باشی که نزد پروردگارت هستند، و از زمره آنان خارج نشوی.

و به همین بیان روشن شد که منظور از اینکه فرمود: کسانی که نزد پروردگار تو اند تنها ملائکه نیستند، بلکه از لفظ **عند ربك** استفاده می‌شود که مقصود مطلق مقربین درگاه خدایند، چون این تعبیری است که حضور بدون غیبت را می‌رساند.

و از آیه ظاهر می‌شود که قرب به خدا تنها به وسیله یاد و ذکر او حاصل می‌شود، و به وسیله ذکر است که حجاب‌های حائل میان او و بنده‌اش بر طرف می‌گردد، و اگر ذکری در کار نباشد جمیع موجودات نسبت به نزدیکی به او و دوری از او یکسان می‌بودند و از این نظر هیچ اختلافی میان موجودات نمی‌بود که یکی به او نزدیکتر و یکی دورتر باشد.

و در جمله « لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون،» امور سه‌گانه‌ای ذکر شده که ذکر باطنی مانند ذکر زبانی به آن متصف می‌شود، توضیح اینکه، نفس می‌تواند متصف باشد به حال عدم استکبار و به حال تقدیس خدا، و به حال سجده، و کمال خشوع در برابر او عینا همانطوری که ذکر زبانی که مقصود از آن عمل خارجی است می‌تواند به این سه حالت متصف باشد، و چنان نیست که تسبیح مختص به زبان و سجده مختص به سایر اعضاء بوده باشد، همچنانکه آیه « و ان من شیء الا یسبح بحمده،» و آیه « و النجم و الشجر یسجدان،» و آیه « و لله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض،» نیز بدان دلالت دارد.

(مستند: آیه ۲۰۵ سوره اعراف میزان ج: ۸ ص: ۵۰۰)

اکرام یتیم و اطعام مسکین

- « فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ،
- وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ،
- كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ،
- وَ لَا تَحْضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ،
- وَ تَأْكُلُونَ التَّرَاثِ أَكْلًا لَمًّا،
- وَ تَحِبُّونَ الْوَالِدَ حُبًّا جَمًّا...!

- اما انسان چنین طبعی دارد که وقتی پروردگارش امتحانش کند و در محیط زندگی ارجمندش کند و نعمتش بدهد گوید: پروردگارم ارجمندم کرده است،

- و اما چون امتحانش کند و روزی او را تنگ بسازد گوید: پروردگارم خوارم کرده است،
- هرگز چنین نیست (نه ارجمند نشانه گرامی بودن آدمی نزد خداست و نه فقر نشانه خواری است، بلکه هر دو امتحان است تا معلوم شود چقدر مال را دوست می‌دارید و معلوم شد آنقدر دوست می‌دارید که -)
- شما برای یتیم حرمتی قائل نیستید!
- و یکدیگر را بر اطعام مسکین تشویق نمی‌کنید،
- و ارث یتیم را می‌بلعید،
- و مال را به مقدار افراط دوست می‌دارید...!»

از مجموع دو آیه فوق، سه نکته زیر استفاده می‌شود:

اول اینکه: از تکرار کلمه ابتلاء، هم در نعمت و هم در محروم کردن استفاده می‌شود که هم نعمت دادن خدا امتحان است، و هم نعمت ندادنش.

دوم اینکه: نعمت دادن خدا را بدان جهت که نعمت او فضل و رحمت است اکرام و احترام خدا نسبت به انسان است (چون با نعمت دنیا است که می‌توان بهترین آخرت را تحصیل کرد)، و معلوم است که این نعمت تا زمانی احترام از ناحیه خدا است که خود انسان آن را وسیله عذاب دوزخ قرار ندهد.

سوم اینکه: این دو آیه با هم می‌فهمانند که انسان سعادت در زندگی را عبارت می‌داند از تنعم در دنیا و داشتن نعمت‌های فراوان، و ملاک داشتن کرامت در درگاه الهی را همین داشتن نعمت فراوان می‌داند، و بر عکس ملاک نداشتن قدر و منزلت در درگاه خدا را نداشتن پول و ثروت می‌پندارد، در حالی که نه اولی ملاک احترام است و نه دومی ملاک نداشتن حرمت است، بلکه ملاک در داشتن قدر و منزلت نزد خدا تقرب به خدای تعالی از راه ایمان و عمل صالح است، حال چه اینکه آدمی دارا باشد و چه فقیر، پس داشتن و نداشتن مال هر دو امتحان است.

می‌فرماید: شما نه یتیم را احترام می‌کنید، و نه یکدیگر را بدادن صدقه بر مساکین تهی دست سفارش و تشویق می‌کنید، و منشا این رفتار تان مال دوستی است.

(مستند: آیه ۱۵ تا ۲۰ سوره فجر المیزان ج: ۲۰ ص: ۴۷۳)

آزاد کردن برده، و سیرکردن گرسنگان در زمان قحطی

- « فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ،
- فَكَ رَقَبَةً، أَوْ إِطْعَمَ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ،
- يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ، أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ،
- ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَوَّصُوا بِالصَّبْرِ وَ تَوَّصُوا بِالْمَرْحَمَةِ،
- أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ !

- پس چرا به مجاهده و کارهای دشوار اقدام نکرد؟
- و تو چه می‌دانی که منظور از کار دشوار چیست؟
- آزاد کردن برده،
- و یا در روز قحطی سیر کردن گرسنگان،
- یتیمی از خویشاوندان را،
- یا مسکینی خاک‌نشین را غذا دادن،
- تا از آن کسانی شود که ایمان آوردند و یکدیگر را به صبر و ترحم سفارش کردند، آنها اصحاب یمین هستند!»

این سوره بیانگر این حقیقت است که خلقت انسان بر اساس رنج و مشقت است، هیچ شانی از شوون حیات را نخواهی دید که توام با تلخی‌ها و رنج‌ها و خستگی‌ها نباشد، از آن روزی که در شکم مادر روح به کالبدش دمیده شد تا روزی که از این دنیا رخت بر می‌بندد هیچ راحتی و آسایشی که خالی از تعب و مشقت باشد نمی‌بیند، و هیچ سعادت را خالص از شقاوت نمی‌یابد، تنها خانه آخرت است که راحتی‌اش آمیخته با تعب نیست، بنا بر این، چه بهتر به جای هر تلخی و ناکامی و رنج، سنگینی تکالیف الهی را تحمل کند، در برابر آنها صبر نماید صبر بر اطاعت و بر ترك معصیت، و در گسترش دادن رحمت بر همه مبتلایان کوشا باشد، کسانی را از قبیل ایتم و فقرا و بیماران و امثال آنها که دچار مصائب شده‌اند مورد شفقت خود قرار دهد، تا جزو اصحاب میمنه شود، و گرنه آخرتش هم مثل دنیایش خواهد شد، و در آخرت از اصحاب مشئمه خواهد بود که نار مؤصده مسلط بر آنان است.

« و ما ادريك ما العقبة،» تعبیر اینکه تو نمی‌دانی، کنایه است از عظمت شان عقبه، همانطور که این تعبیر در هر جا همین معنا را افاده می‌کند.

« او اطعام فی یوم ذی مسغبة، یتیمًا ذَا مقربة او مسکینا ذَا متربة،» انسان مورد بحث به هیچ عقبه‌ای قدم ننهاد، نه بنده‌ای آزاد کرد، و نه در روز قحطی طعامی داد، نه به

یتیمی خویشاوند، و نه به مسکینی خاك نشین.

« ثم كان من الذين امنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة،» اینان که به هر عقبه دشواری قدم نهادند، و از کسانی بودند که به خدا ایمان آورده، یکدیگر را به صبر و مرحمت سفارش کردند، مردمی صاحب یمن و شگوند، و ایمان و اعمال صالحی که از پیش برای آخرت خود می‌فرستند چیزی به جز شگون و مبارکی و زیبا و مرضی نمی‌دانند.

در کافی به سند خود از جعفر بن خالد روایت کرده که گفت: امام ابو الحسن رضا علیه‌السلام را رسم چنین بود که وقتی غذا می‌خورد ظرفی در کنار سفره‌اش می‌گذاشت، و نخست از بهترین طعامی که برایش آورده بودند بر می‌داشت و در آن ظرف می‌گذاشت، آنگاه دستور می‌داد آن را به مسکینان بدهند، بعد این آیه را می‌خواند: فلا اقتحم العقبة و سپس می‌فرمود: خدای عز و جل می‌دانست که همه مردم قادر بر بنده آزاد کردن نیستند، و لذا راه دیگری به سوی بهشت برایشان باز کرد، و آن اطعام مسکین است. (مستند: آیه ۱۱ تا ۲۰ سوره بلد المیزان ج: ۲۰ ص: ۴۸۴)

امر به خوار نکردن یتیم، نرنجاندن فقیر، و بازگو کردن نعمت الهی

- « فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ!
- وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ!
- وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ!

- پس هیچ یتیمی را از روی قهر خوار مشمار!
- و هیچ سائلی را مرنجان!
- و نعمت پروردگارت را با رفتار و گفتارت بازگو کن!

اوامر و نواهی این چند آیه یعنی خوار نکردن یتیم، و نرنجاندن فقیر، و نشان دادن نعمت، دستور به همه مردم است، هر چند که خطاب متوجه به شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شده است.

و این آیات سه‌گانه به خاطر اینکه حرف فاء در ابتدای آیه اولی در آمده نتیجه‌گیری از آیه قبل است که عنایات الهی نسبت به رسول خدا را می‌شمرد، گویا فرموده: تو طعم ذلتی را که یتیم می‌چشد چشیده‌ای، و ذلت و شکسته شدن دل او را احساس کرده‌ای، پس هیچ یتیمی را خوار مشمار، و مال او را هم خوار مدار و در آن تجاوز مکن، و نیز تو تلخی گمراهی و احتیاج به هدایت را، و تلخی فقر و تهی دستی را درک کرده‌ای، پس هیچ سائلی را که از تو می‌خواهد حاجتش را بر آوری از خود مران، حاجتش اگر هدایت است و اگر معاش است برآور، و تو طعم انعام خدا را بعد از فقر و تهی دستی چشیده‌ای، و ارزش جود

و کرم و رحمت خدا را می‌دانی، پس نعمت او را سپاس گوی، و همه جا نعمتش را یادآور شو، و از مردم پنهانش مدار!

(مستند: آیه ۹ تا ۱۱ سوره ضحی المیزان ج: ۲۰ ص: ۵۲۵)

امر به خدمت در راه خدا و رغبت به سوی او

- « فَأِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ !
- وَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ !
- پس هر گاه از انجام آنچه بر تو واجب شده فارغ شدی نفس خود را در راه خدا یعنی عبادت و دعا خسته کن!
- و در آن رغبت نشان بده ! »

در این سوره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را امر می‌کند به اینکه کمر خدمت در راه خدا ببندد، و به سوی او رغبت کند، و به این منظور نخست منت‌هایی که بر او نهاده تذکر می‌دهد.

« فاذا فرغت فانصب والى ربك فارغب، » این آیه خطاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، و مطلبش به خاطر اینکه حرف فاء در آغازش آمده نتیجه‌گیری از بیان آیات قبل است، که سخن از تحمیل رسالت و دعوت بر آن جناب داشت، و منت‌های خدا را بر او که شرح صدرش داده، و زر را از او برداشت، و نامش را بلند آوازه کرد، بر می‌شمرد، و در آخر، همه اینها را از باب یسر بعد از عسر دانست. و بنا بر این، معنایش این می‌شود: حال که معلوم شد هر عسری که تصور شود بعدش یسر می‌آید، و زمام عسر و یسر تنها به دست خدا است و لا غیر، پس هر گاه از انجام آنچه بر تو واجب شده فارغ شدی نفس خود را در راه خدا یعنی عبادت و دعا خسته کن، و در آن رغبت نشان بده، تا خدا بر تو منت نهاده راحتی که دنبال این تعب است و یسری که دنبال این عسر است، به تو روزی فرماید.

(مستند: آیه ۷ و ۸ سوره انشراح المیزان ج: ۲۰ ص: ۵۲۹)

فصل هفتم

اخلاقیات لقمانی

نهی از بزرگترین ظلم

- « وَ إِذْ قَالَ لُقْمَنُ لَابْنِهِ وَ هُوَ يَعْظُهُ،
- يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ !
- إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ،
- و آن دم که لقمان به پسر خویش که پندش می‌داد گفت:
- ای پسرک من! به خدا شرک میار، که شرک، ستمی است بزرگ!»

عظمت هر عملی به عظمت اثر آن است، و عظمت معصیت به عظمت کسی است که نافرمانی‌اش می‌شود، چون که مؤاخذه عظیم نیز عظیم است، بنابر این بزرگترین گناهان و نافرمانی‌ها نافرمانی خدا است، چون عظمت کبریایی همه از او است، و فوق هر عظمت و کبریایی است، چون خدایی است بی شریک، و بزرگترین نافرمانی‌های او این است که برایش شریک قائل شوی!

عظمت ظلم شرک آن قدر است که با هیچ گناه دیگری قابل قیاس نیست.

در کافی به سند خود از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت از امام صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: یکی از گناهان کبیره عقوق والدین، و یکی دیگر نومیدی از رحمت خدا، و یکی ایمنی از مکر اوست، و روایت شده که از هر گناهی بزرگتر شرک به خدا است.

در کتاب فقیه در حقوقی که از امام زین العابدین علیه‌السلام روایت کرده، فرموده: بزرگترین حق خدا بر تو این است که او را بپرستی، و چیزی شریکش نسازی که اگر اینکار را به اخلاص کردی خداوند حقی برای تو بر خود واجب می‌کند، و آن این است که امور دنیا و آخرتت را کفایت می‌کند...!

امر به بزرگترین قدردانی

- « وَ وَصِيئًا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هُنَّ عَلَى وَهْنٍ وَ فَصَلُهُ فِي عَامَيْنِ،
- أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِيُؤَدِّكَ! إِلَى الْمَصِيرِ !
- وَ إِنَّ جَهْدَكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا !
- وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا !

- وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ !
 - ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!

- ما انسان را در مورد پدر و مادرش، و مخصوصا مادرش، که با ناتوانی روز افزون حامل وی بوده، و از شیر بریدنش تا دو سال طول می‌کشد سفارش کردیم،
- و گفتیم: مرا، و پدر و مادرت را سپاس بدار، که سرانجام به سوی من است!
- و اگر بکوشند تا چیزی را که در مورد آن علم نداری با من شریک کنی اطاعتشان مکن!
- و در این دنیا به نیکی همدمشان باش!
- طریق کسی را که سوی من بازگشته است پیروی کن!
- که در آخر بازگشت شما نیز نزد من است!
- و از اعمالی که می‌کرده‌اید خبرتان می‌دهیم!«

این آیه، جمله معترضه‌ای است که در وسط کلمات لقمان قرار گرفته و از کلمات او نیست، و اگر در اینجا واقع شده برای این است که دلالت کند بر وجوب شکر والدین، مانند شکر خدا، بلکه شکر والدین، شکر خدا است، چون منتهی به سفارش و امر خدای تعالی است، پس شکر پدر و مادر عبادت خدا و شکر اوست.

در کتاب فقیه در حقوقی که از امام زین العابدین علیه‌السلام روایت کرده، فرمود ... و اما حق مادرت این است که بدانی او تو را طوری حمل کرد که احدی، احدی را آن طور حمل نمی‌کند، آری او تو را در داخل شکم خود حمل کرد، و از میوه قلبش چیزی به تو داد، که احدی به احدی نمی‌دهد، و او با تمامی اعضای بدنش تو را محافظت نمود، و باک نداشت از اینکه گرسنه و تشنه بماند، بلکه پروایش همه از گرسنگی و تشنگی تو بود، او باک نداشت از اینکه برهنه بماند، همه پروایش از برهنگی تو بود، او هیچ پروایی نداشت از گرما، ولی سعیش این بود که بر سر تو سایه بيفکند، او به خاطر تو از خواب خوش صرفنظر کرد، و تو را از گرما و سرما حفظ نمود، همه این تلاشها برای این است که تو مال او باشی، و تو نمی‌توانی از عهده شکر او برآیی، مگر با یاری و توفیق خدا.

و اما حق پدرت این است که بدانی او ریشه تو است، چون اگر او نبود تو نبود، پس هر وقت از خودت چیزی دیدی که خوش آمد، بدان که اصل آن نعمت پدر تو است، پس حمد خدا گوی، و شکر پدر بجای آر، آن قدر که با این نعمت برابری کند، و هیچ نیرویی نیست جز به وسیله خدا!

دقیق ترین محاسبه

- « یُنِنِّي !
- إِنَّهَا إِنْ تَكَ مِنْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ !
- ای پسرک من!
- اگر عمل تو هم وزن دانه خردلی، آنهم پنهان در دل سنگی، یا در آسمان یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد، که خدا دقیق و کاردان است! »

این کلام لقمان مربوط به معاد و حساب اعمال است، و معنایش این است که ای پسر! اگر آن خصلتی که انجام داده‌ای، چه خیر و چه شر، از خردی و کوچکی همسنگ یک دانه خردل باشد، و همان عمل خرد و کوچک در شکم صخره‌ای، و یا در هر مکانی از آسمانها و زمین باشد، خدا آن را برای حساب حاضر خواهد کرد، تا بر طبقش جزاء دهد، چون خدا لطیف است، و چیزی در اوج آسمانها و جوف زمین و اعماق دریا از علم او پنهان نیست و علم او به تمامی پنهان‌ها احاطه دارد، خیبری است که از کنه موجودات با خبر است.

در کافی به سند خود از ابی بصیر از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که گفت شنیدم می‌فرمود: بپرهیزید از گناهان کوچک، که آنها هم باز خواست کننده‌ای دارد، ممکن است فکر کنید که گناه می‌کنم و سپس از خدا طلب آمرزش می‌کنم، ولی خدای عز و جل می‌فرماید: « سنکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین - به زودی می‌نویسیم آنچه به دست خود از پیش فرستاده‌اند و آنچه اثر از ایشان بجای مانده، و ما هر چیزی را در کتابی آشکارا می‌نویسیم! » و نیز فرموده: « انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الأرض یات بها الله ان الله لطیف خبیر! »

محبوبترین کارها و مطلوب ترین خلق ها

- « یُنِنِّي !
- أَمِ الصَّلَاةَ وَ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَمْرًا عَنِ الْمُنْكَرِ !
- وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ !
- ای پسرک من!
- نماز به پا دار، و امر به معروف کن و از منکر نهی نما!

- و بر مصائب خویش صبر کن، که این از کارهای مطلوب است!»

این گفتار راجع به عمل و اخلاق پسندیده است. از جمله اعمال، نماز است که عمود دین است، و دنبال آن امر به معروف و نهی از منکر است.

و از جمله اخلاق پسندیده صبر در برابر مصائبی است که به آدمی می‌رسد:

«و لمن صبر و غفر ان ذلك لمن عزم الامور!»

«ان تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الامور!»

عزم عبارت است از تصمیم قلبی بر گذراندن و فیصله دادن به کاری، و اگر صبر را که همان حبس نفس از انجام امری است، از عزم دانسته، از این جهت است که عقد قلبی مادام که سست نشده، و این گره دل باز نگشته، انسان بر آن امری که بر انجامش تصمیم گرفته، و در دل گره زده است، پا بر جا و بر تصمیم خود باقی است، پس کسی که بر امری صبر می‌کند، حتما در عقد قلبی‌اش و محافظت بر آن جدیت دارد، و نمی‌خواهد که از آن صرفنظر کند، و این خود از قدرت و شهامت نفس است.

در کافی به سند خود از معاویه بن وهب روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم بهترین چیزی که با آن بندگان خدا به پروردگار خود تقرب می‌جویند، و نزد خدا محبوب‌ترین چیز است چیست؟ فرمود: من بعد از معرفت هیچ چیزی بهتر از این نماز سراغ ندارم...!

ناپسندترین مشی‌ها

- «و لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا!

- إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مَخْتَالٍ فَخُورٍ!

- ای پسرک من!

- از در کبر و نخوت از مردم روی بر مگردان و در زمین چون مردم فرحناک

راه مرو!

- خدا خودپسندان گردن فراز را دوست نمی‌دارد!»

تصعیر به معنای گرداندن گردن از نظرها از روی تکبر است، و کلمه مرح به معنای شدت خوشحالی، و زیاده روی در آن است.

می‌فرماید: روی خود از در تکبر از مردم بر مگردان، و نیز در زمین چون آنان که بسیار خوشحالند راه مرو، که خدا دوست نمی‌دارد کسانی را که دستخوش خیال و کبرند. و اگر کبر را خیال خوانده‌اند بدین جهت است که آدم متکبر خود را بزرگ خیال می‌کند، و

چون فضیلت برای خود خیال می‌کند، زیاد فخر می‌فرشد. در کافی جمله «و لا تصعر خدك للناس» را تفسیر کرده به اینکه روی خود را به کلی از مردم مگردان و از کسی که دارد با تو سخن می‌گوید از در توهین اعراض مکن! این معنا را به ابن عباس، و امام صادق علیه‌السلام نسبت داده است.

اعتدال در مشی، ملایمت در صدا

- « وَ أَفْصِدْ فِي مَشْيِكَ! »
- وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ!
- إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ!
- در راه رفتن خویش معتدل باش!
- و صوت خود ملایم کن!
- که نامطبوع‌ترین آوازه‌ها صوت خران است!

قصد در هر چیز به معنای حد اعتدال در آن است، و **غض صوت** به معنای آهسته و کوتاه صدا کردن است، و معنای آیه این است که در راه رفتنت میانه‌روی را پیش گیر، و در صدایت ملایم باش، که ناخوش‌ترین صوت‌ها صوت خران است، که در نهایت بلندی است.

(مستند: آیه ۱۳ تا ۱۹ سوره لقمان میزان ج: ۱۶ ص: ۳۲۲)

واجبات و اخلاقیاتی که در مکه تشریح شد:

- « فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ،
 - وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ!
 - وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْاِثْمِ وَ الْفَوَاحِشِ وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ!
 - وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ!
 - وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ!
 - وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ!
- پس آنچه در دست دارید از مادیات زندگی متاع دنیا است، و آنچه نزد خداست برای مردم با ایمان که بر پروردگار خود توکل می‌کنند بهتر و پاینده‌تر است!
 - و نیز برای کسانی که از گناهان کبیره و از فواحش اجتناب می‌کنند، و چون خشم می‌گیرند جرم طرف را می‌بخشند!
 - و کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت نموده، و نماز بپا می‌دارند، و امورشان در بینشان به مشورت نهاده می‌شود!
 - و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند،
 - و کسانی که چون مورد ستم قرار می‌گیرند از یکدیگر یاری می‌طلبند!

اجتناب از گناهان بزرگ و فواحش

« یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش،» با در نظر گرفتن اینکه این سوره در مکه نازل شده جمله مورد بحث اشاره‌ای است اجمالی به احکامی که بعد از این در باره تحریم گناهان کبیره و فواحش تشریح می‌شود.

کبائر الاثم عبارت است از گناهان کبیره‌ای که آثار سوئش بزرگ است، و خدای تعالی از جمله آنها می‌گساری و قمار را شمرده، و فرموده « قُلْ فِيهِمَا اِثْمٌ كَبِيرٌ،» و کلمه فواحش جمع فاحشه است که به معنای گناه شنیع و بی‌شرمانه است، و خدای تعالی، زنا و لواط را از مصادیق آن شمرده و فرموده: « و لا تقربوا الزنى انه كان فاحشة،» و درباره لواط فرموده: « أ تاتون الفاحشة و أنتم تبصرون.»

عفو در هنگام غضب

« و اذا ما غضبوا هم یغفرون، » این جمله اشاره است به فضیلت عفو در هنگام غضب که از بارزترین صفات مؤمنین است.

انجام تکالیف الهی و اقامه نماز

« و الذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة... » منظور از اینکه فرمود مؤمنین پروردگار خود را استجابیت می‌کنند به شهادت سیاق این است که اعمال صالحی که خدا از ایشان خواسته انجام می‌دهند، و اگر بعد از آن در بین همه تکالیف الهی نام نماز را به میان آورد و فرمود و نماز بپا می‌دارند از باب ذکر خاص بعد از عام است و به خاطر اهمیت و شرافتی است که نماز دارد.

علاوه بر اینکه از ظاهر کلام برمی‌آید که این آیات مکی است و در مکه سایر واجبات از قبیل زکات و خمس و روزه و جهاد واجب نشده بود.

در جمله مورد بحث نیز همان حرف که در جمله « و الذین یجتنبون کبائر الاثم، » زدیم می‌آید، یعنی این جمله هم اشاره‌ای است اجمالی به اینکه به زودی دستوراتی در باره اعمال صالح می‌رسد.

مشورت در امور

« و أمرهم شورى بینهم، » مؤمنین آن‌هائند که هر کاری می‌خواهند بکنند، در بینشان شورائی می‌شود که پیرامونش مشورت می‌کنند. در این جمله اشاره‌ای است به اینکه مؤمنین اهل رشدند، و کاری می‌کنند که در واقع هم باید بکنند، و در به دست آوردن و استخراج رأی صحیح دقت به عمل می‌آورند، و به این منظور به صاحبان عقل مراجعه می‌کنند.

انفاق در راه رضای خدا

« و مما رزقناهم ینفقون، » این جمله اشاره است به اینکه مؤمنین مال خود را در راه رضای خدا انفاق می‌کنند.

مقاومت جمعی در برابر ظلم

« و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون، » مؤمنین کسانی‌اند که چون ببینند به یکی از مؤمنین ظلم شده از دیگران طلب نصرت می‌کنند، و چون همگی بر سر حق متفق و چون یک تن واحدند، قهرا اگر به یکی از ایشان ظلم شود مثل این است که به همه ایشان ظلم

شده، يك دل و يك جهت در مقابل آن ظلم مقاومت نموده، نیروی خود را در یاری او بکار می‌بندند.

مراد از آیه شریفه این است که برای رفع ظلم مقاومت می‌کنند.

پس این آیه با جمله قبلی که می‌فرمود: و چون خشم می‌گیرند عفو می‌کنند منافات ندارد، برای اینکه مقاومت در برابر ظلم و جلوگیری از اینکه در اجتماع رخنه یابد بر هر کسی که قدرت بر آن داشته باشد به حکم فطرت واجب است، همچنان که فرموده: «و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر.»

«و جزاؤ سیئة سیئة مثلها...» این آیه حکم مظلوم را که طلب یاری می‌کند بیان می‌نماید که چنین کسی در انتصار خود می‌تواند در مقابل ستمگر رفتاری چون رفتار او داشته باشد که چنین تلافی و انتقامی ظلم و بغی نیست.

«فمن عفا و اصلح فاجره علی الله،» وعده جمیلی است به کسانی که به جای انتقام عفو و اصلاح می‌کنند. و ظاهراً مراد از اصلاح این باشد که مظلوم بین خود و پروردگارش را اصلاح کند.

(مستند: آیه ۳۶ تا ۳۹ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۹۲)

فصل هشتم

حرص انسان

و تعلیمات قرآن در کاربرد آن

صفت خدادادی حرص

و استفاده صحیح از آن

- « إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا، وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا، إِلَّا الْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ !
- آری انسان به منظور رسیدنش به کمال حریص خلق شده،
- و نیز اینطور خلق شده که در برابر شر به جزع در می‌آید،
- و از رساندن خیر به دیگران دریغ می‌نماید،
- مگر نمازگزاران،
- که بر این کار خود مداومت دارند، و حرص خود را در راه بندگی خدا به کار می‌برند! »

صفت حرص که جزع و منع لازمه آن است، به عنوان نعمت و فضیلت خلق شده بود، و این خود انسان است که آن را از فضیلت بودن خارج می‌کند و به صورت رذیله‌اش در می‌آورد، از نعمت بودن خارجش ساخته به صورت نعمت در می‌آورد، و مذمتی هم که شده از حرص منحرف شده است نه حرص خدادادی، و یا به عبارت دیگر از حرص بشری شده است، نه حرصی که خدا در بشر قرار داده است، و استثنای مؤمنین هم نه از این جهت است که این صفت در آنان وجود ندارد، بلکه استثنای آنان از این جهت است که مؤمنین حرص خود را به همان صورت کمال و فضیلت اصلی باقی‌گذاشتند، و به صورت رذیله و نعمت مبدل نکردند.

مداومت در نماز

و اثر آن در اصلاح حرص انسانی

«**الا المصلین**» این استثناء از انسان هُلوع است، و اگر از میان همه امتیازات مؤمنینی که در آیات بعد ذکر می‌شود نماز را اختصاص به ذکر داد، برای این بود که شرافت نماز را رسانیده، و بفهماند نماز بهترین اعمال است. علاوه بر این، نماز اثر روشنی در دفع رذیله هلع مذموم دارد، چون در آیه «**ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر**» نماز را بازدارنده از هر فحشاء و منکر دانسته است. «**الذین هم علی صلاتهم دائمون**» آنها که برخوردارند نمازشان مداومت داشته‌اند، نه اینکه دائماً در نماز بوده‌اند، و ستودن آنان به مداومت در نماز اشاره است به اینکه اثر هر عملی با مداومت در آن کامل می‌شود.

حق معلوم در اموال برای سائل و محروم

و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- **وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ، لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ!**

- و کسانی که در اموالشان حقی معلوم است،

- برای سائل و محروم!

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام آمده که حق معلوم زکات نیست، بلکه مقدار معلومی است که به فقرا انفاق می‌کنند، و سائل به معنای فقیری است که از گدایی و سؤال عفت دارد، و سیاق آیه خالی از تایید این حدیث نیست، برای اینکه زکات مواردی معین دارد، و منحصر در سائل و محروم نیست، که در قرآن مواردش چنین بیان شده: «**انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله!**» و ظاهر آیه مورد بحث انحصار موارد حق معلوم در دو مورد سائل و محروم است.

تصدیق روز جزا

و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- «**وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ!**

- و کسانی روز جزا را همواره تصدیق می‌کنند!

آنچه از سیاق شمردن اعمال صالحه بر می‌آید این است که مراد از تصدیق یوم

الدین این است که مصلین علاوه بر تصدیق قلبی روز جزا عملاً هم آن را تصدیق می‌کنند، به این معنا که سیره زندگیشان سیره کسی است که معتقد است هر عملی که انجام دهد به زودی در مورد آن بازخواست، و بر طبق آن جزا داده می‌شود، حال چه اینکه عملی خیر باشد و چه شر، اگر خیر باشد جزای خیرش می‌دهند، و اگر شر باشد جزای شرش می‌دهند. و تعبیر به جمله یصدقون دلالت دارد بر اینکه تصدیقشان استمرار هم دارد، پس دائماً مراقبند در هر عملی که می‌خواهند انجام دهند خدا را فراموش نکنند، اگر او آن عمل را خواسته انجامش دهند، و اگر نخواستہ ترکش کنند.

ترس از عذاب خدا

و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- « وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ،
- إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ !
- و کسانی که از عذاب پروردگارشان نگران هستند،
- چون هیچ کس از عذاب پروردگارش ایمن نیست !»

آنچه در باره تصدیق به یوم الدین گفتیم، در اینجا نیز می‌آید، پس هم ترس درونی دارند، و هم عملشان عملی است که از این ترس خبر می‌دهد.

و لازمه اشفاقشان از عذاب پروردگار، علاوه بر مداومتشان به اعمال صالحه و مجاهدتشان در راه خدا، این است که به اعمال صالحه خود اعتماد ندارند، و از عذاب خدا ایمن نیستند، چون ایمنی از عذاب با خوف و اشفاق نمی‌سازد. و سبب و علت اشفاق از عذاب این است که عذاب در مقابل مخالفت است، پس بجز اطاعت درونی چیزی نیست که آدمی را از عذاب نجات دهد.

از سوی دیگر اطمینانی هم به نفس و درون آدمی نیست، چون ما زورمان به هوای نفسمان نمی‌رسد، مگر به آن مقدار توانایی که خدای سبحان به ما داده، خدایی که مالک هر چیز است، و مملوک چیزی نیست همچنان که خودش فرمود: «قل فمن يملك من الله شيئاً.»

علاوه بر این خدای سبحان هر چند اهل اطاعت را وعده نجات داده، و هر چند خودش فرموده: خدا خلف وعده نمی‌کند، لیکن این هم هست که وعده، اطلاق قدرت او را مقید نمی‌کند، پس او در عین اینکه خلف وعده نمی‌کند به هر چه بخواهد قادر است، و مشیتش نافذ، در نتیجه در هیچ حالی نمی‌توان از او ایمن بود، به این معنا که چنین نیست که نسبت به خلف وعده‌اش قادر نباشد، و به همین جهت است که می‌بینیم با اینکه ملائکه خود را به عصمت معرفی کرده به خوف هم توصیفشان نموده، و با اینکه انبیای خود را معصوم معرفی نموده در باره آنان فرموده: «و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله،» همینطور در عین اینکه در آخر آیات مورد بحث به طور جزم در باره مؤمنین فرموده: «اولئك فی جنات

مکرمون،» در عین حال در آیه مورد بحث می‌فرماید از عذاب خدا اشفاق و ترس دارند. «ان عذاب ربهم غیر مامون،» این جمله علت ترس مؤمنین از عذاب پروردگارشان را بیان نموده، روشن می‌سازد که مؤمنین در ترسیدن از عذاب مصابند، و وجه آن را بیان کردیم.

حفظ شهوت

و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- «وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ،
 - إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ،
 - فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ،
 - و کسانی که شهوت خود را حفظ می‌کنند،
 - مگر در مورد همسران و کنیزان خود که به خاطر به کار بردن نیروی شهوت در آن موارد ملامت نمی‌شوند،
 - پس اگر کسی برای اطفای شهوت به دنبال غیر آنچه یاد شد باشد چنین کسانی تجاوزگرند.»
- تفسیر این سه آیه در اول سوره مؤمنون (در المیزان) مفصلاً بررسی شده است.

رعایت عهد و امانت

و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- «وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ!
- و کسانی که امانت‌ها و پیمان خود را محترم می‌شمارند!»

آنچه از کلمه امانات زودتر از هر معنایی به ذهن می‌رسد، انواع امانت‌هایی است که مردم به یکدیگر اعتماد نموده، و هر يك به دیگری می‌سپارد، از قبیل مال و جان و عرض، و شخص امین رعایت آن را نموده در حفظش می‌کوشد و به آن خیانت نمی‌کند، و به قول بعضی از مفسرین به صیغه جمع آمدنش به اعتبار انواع آن است، به خلاف عهد که چون انواع مختلفی ندارد مفرد آمده است.

ولی بعضی گفته‌اند: منظور تنها مال و جان و عرض نیست، بلکه مطلق وظایف اعتقادی و عملی است، که خدا به عهده آنان گذاشته، در نتیجه آیه شریفه شامل همه حقوق چه حق الله و چه حق الناس می‌شود، و اگر یکی از آن حقوق را تضییع کنند، به خدای تعالی

خیانت کرده‌اند.

بعضی دیگر گفته‌اند: هر نعمتی که خدای تعالی در اختیار بنده‌اش قرار داده، امانت خدا به دست اوست، چه اعضای بدنش، و چه چیزهای دیگر، در نتیجه اگر کسی این نعمت‌ها را در غیر آن مواردی که خدا برای آنها خلق کرده، و اجازه مصرف در آن را داده استعمال کند، به خدا که صاحب نعمت و امانت است خیانت کرده است.

و ظاهراً مراد از کلمه عهد در آیه مورد بحث قراردادهای زبانی و عملی است که انسان با غیر می‌بندد، که فلان عمل را انجام و یا فلان امر را رعایت و حفظ کند، و بدون مجوز آن قرارداد را نقض ننماید.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از عهد تنها این نیست، بلکه تمامی قراردادهایی است که انسان ملتزم به آن باشد، حتی ایمان بنده خدا به خدا هم عهده است که او با پروردگارش بسته، و قرار گذاشته آنچه خدا تکلیفش می‌کند اطاعت نماید، پس اگر بنده‌ای به یکی از اوامر و یا نواهی خدا عمل نکند، و خدا را در آن نافرمانی کند، عهد خدا را شکسته است.

اقامه شهادت صحیح

و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- « وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ !
- و کسانی که پای شهادت‌های خود می‌ایستند !»

معنای شهادت معلوم و معروف است و قائم بودن به شهادت به معنای این است که از تحمل و ادای آنچه تحمل کرده استنکاف نورزد، اولاً وقتی او را شاهد می‌گیرند شهادت را تحمل کند، و ثانیاً وقتی برای ادای شهادت دعوت می‌شود استنکاف نورزد، و بدون هیچ کم و زیادی آنچه دیده بگوید، و آیات قرآن در این باره بسیار است.

محافظت بر نمازها

و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- « وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحَافِظُونَ،
- أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ !
- و کسانی که بر نماز خود محافظت دارند،
- چنین کسانی که در باغهای بهشت مورد احترامند! »

منظور از محافظت بر نماز این است که صفات کمال نماز را رعایت کند، و آنطور که شرع دستور داده نماز بخواند.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: محافظت بر نماز، غیر مداومت بر آن است، چون دوام مربوط به خود نماز و نفس عمل است، و اما محافظت مربوط به کیفیت آن است، پس آیه «الذین هم علی صلاتهم یحافظون»، بعد از آیه «الذین هم علی صلاتهم دائمون»، تکرار یک مطلب نیست.

«اولئك فی جنات مكرمون»، کلمه اولئك اشاره است به المصلین، و اگر کلمه جنات را نکره آورده برای بزرگداشت آن جنات است. معنا چنین می‌شود: ایشان در بهشت‌هایند و محترمند، یا ایشان در بهشت‌ها محترمند.

روایات وارده در مفردات آیات فوق

در تفسیر قمی در ذیل آیه «اذا مسه الشر جزوعا»، فرموده: شر عبارت است از فقر و فاقه، و خیر در جمله «و اذا مسه الخیر منوعا»، عبارت است از غنا و وسعت.

و در روایت ابی الجارود از ابو جعفر علیه‌السلام آمده که فرمود: سپس با جمله المصلین نمازگزاران را استثنا کرد و آنان را به بهترین اعمالشان که همان مداومت در نماز است ستود و فرمود: «الذین هم علی صلاتهم دائمون»، می‌فرماید: وقتی نمازی مستحبی را بر خود واجب می‌کنند، بر آن مداومت دارند.

مؤلف: امام علیه‌السلام مساله نذر و واجب کردن نماز مستحبی بر خود را از اضافه صلاة بر همه - نمازشان - استفاده کرده است.

و در کافی به سند خود از فضیل بن یسار روایت آورده که گفت: از امام ابو جعفر علیه‌السلام از کلام خدای عزوجل پرسیدم که می‌فرماید: «و الذین هم علی صلاتهم یحافظون»، فرمود: منظور نمازهای واجب است. عرضه داشتیم: در آیه «الذین هم علی صلاتهم دائمون»، چطور؟ فرمود: نماز نافله است.

و در مجمع البیان در ذیل آیه «و الذین فی اموالهم حق معلوم»، می‌گوید: از ابو عبدالله علیه‌السلام روایت شده که فرمود: حق معلوم زکات واجب نیست، بلکه آن مقدار صدقه‌ای است که جمعه به جمعه از مالت بیرون می‌کنی، و یا همه روزه که هر صاحب فضیلتی فضل خود را دارد. آنگاه می‌گوید: و نیز از آن جناب روایت شده که فرمود: وقتی در اموال حق معلومی داری که صلّه خویشاوندان کنی، و به کسی که محرومت کرد عطا کنی، و با کسی که در حقت دشمنی کرد دوستی کنی.

و در کافی به سند خود از صفوان جمال، از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که

در ذیل جمله «للسائل و المحروم»، فرمود: محروم کاسبی است که خرید و فروش ندارد، او می‌خواهد از دسترنج خود استفاده کند، اما کسی به او مراجعه نمی‌کند. کلینی می‌گوید در روایتی دیگر از امام باقر و امام صادق علیه‌السلام آمده که فرمودند: محروم مردی است که عقلش به جاست، ولی کاسبی است که خدا روزیش را تنگ گرفته است.

و در مجمع البیان در ذیل آیه «و الذین هم علی صلاتهم یحافظون»، می‌گوید: محمد بن فضیل از حضرت ابی الحسن علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: اینان آن افراد از شیعیان ما هستند که دارای پنجاه رکعت نمازند.

مؤلف: شاید اساس این کلام روایاتی باشد که از حضرات رسیده که فرموده‌اند: تشریح نافله‌های یومیه به منظور تکمیل نمازهای واجب بوده است.

(مستند: آیه ۱۹ تا ۳۵ سوره معارج میزان ج: ۲۰ ص: ۲۰)